

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قطعه‌ای از آسمان

## یادمان شهید باقری

نویسنده: مصطفی رحیمی

دبیر مجموعه: احمد دهقان

ناشر: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس

صفحه‌رانی و طراح جلد: حسن ابراهیمی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۸ | شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه | قیمت: ۵۰۰۰ تومان

فروشگاه صبریرا / خیابان انقلاب / روبروی دانشگاه تهران

پلاک ۱۲۶۶ / تلفن: ۶۶۹۵۴۱۰۸



بنیاد حفظ آثار و نشر  
ارزش‌های دفاع مقدس

قطعه‌ای  
از آسمان

یادمان  
شهید باقری

مصطفی رحیمی

## مقدمه

هنگامی که در سی و یکم شهریور ۱۳۵۹ شیپور نبرد حق علیه باطل در جبهه‌های جنگ به صدا در آمد، کمتر کسی گمان می‌برد که اردوگاه‌های جنگی در پشت جبهه‌ها و جای‌جای منطقه نبرد، روزی زیارتگاه و خانقاه عاشقان شود. اما بلافاصله پس از خاموشی آتش توپخانه‌ها، آن پیر و مقتدای رزمندگان، در پیامی این نوید را داد و خطاب به فرزندان برومندش چنین سخن گفت: «در آینده ممکن است افرادی آگاهانه یا از روی ناآگاهی، در میان مردم این مسأله را مطرح نمایند که ثمره خون‌ها و شهادت‌ها و ایثارها چه شد. این‌ها یقیناً از عوالم غیب و از فلسفه شهادت بی‌خبرند و نمی‌دانند کسی که فقط برای رضای خدا به جهاد رفته است و سر در طبق اخلاص و بندگی نهاده است، حوادث زمان به جاودانگی و بقا و جایگاه رفیع آن لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. و ما برای درک کامل

ارزش و راه شهیدان مان فاصله طولانی را باید پیماییم و در گذر زمان و تاریخ انقلاب و آیندگان آن را جستجو نماییم. مسلم خون شهیدان، انقلاب و اسلام را بیمه کرده است. خون شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است. و خدا می داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست؛ و این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود. **و همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.**»

و هنوز گرد و غبار میادین نبرد فرو ننشسته بود که خیل عاشقان به سوی سرزمین‌های نور رهسپار شدند. این مسافران، می خواستند از تک‌تک آن لحظات بشنوند و جای‌جای مناطق را ببینند تا روح و جان‌شان با مردان مرد این دیار عجین شود و جرعه‌ای از پیاله عرفان ناب که از شهادت سرچشمه گرفته است، بنوشند. و به راستی که این دروازه‌های بهشت، امروزه خانقاه عاشقان شهادت است و زائرانش با بوی شهیدان قوت می گیرند.

مجموعه کتاب‌های «قطعه‌ای از آسمان» قصد دارد تا امر مقتدای عاشقان و ولی امر مسلمین را لیک گوید؛ آن‌جا که فرمودند:

«منطقه بیت‌المقدس را نشان می‌دهید، یک مقدار بیابان است،

معلوم است که نیروهایی بودند. این که شناسنامه این منطقه معلوم باشد، معلوم بشود که این جا چه اتفاقی افتاده، چه شد که نیروهای مسلح به فکر افتادند که از این منطقه حملات خود را شروع کنند، چطور شد که این چهار مرحله یا پنج مرحله عملیات بیت المقدس پیروز شد، چه رنج‌هایی رازمندگان در این عملیات متحمل شدند تا توانستند به پیروزی برسند، پیروزی چطور به دست آمد، این جا را باید آن کسی که می‌رود، بداند. برای هر یک از مناطق مهم شناسنامه درست کنید، یک شناسنامه منطقی، نه کتاب

**مفصل.»**

مجموعه کتاب‌های قطعه‌ای از آسمان، شناسنامه تمام مناطق خاطره‌انگیز را پیش روی مخاطبان قرار می‌دهد. نویسندگان این مجموعه بر آنند تا علاوه بر ذکر مشخصات و مختصات هر مکان، با یادآوری خاطرات تاریخ‌سازان آن، مشتاقان را به آن لحظات ناب رهنمون باشند. امید که بتوان قطره‌ای از عطش زائران و مخاطبان را برآورده ساخت.

## فصل یکم

«خمپاره‌ها دیگر سرگردان و بی‌هدف نبودند و لحظه‌به‌لحظه به محل استقرار ما نزدیک‌تر می‌شدند. یکی از گلوله‌ها در فاصله پنجاه متری مان منفجر شد. حسن گفت: ظاهراً دشمن ما را دیده، آماده شوید که برویم.

در حال جمع کردن نقشه بودیم که گلوله بعدی درست روی لبه دیواره دیدگاه پایین آمد. برای چند لحظه چیزی متوجه نشدم. چشم که باز کردم، دود همه جا را گرفته بود. گوشم آسیب دیده بود و مدام سوت می‌کشید. ترکشی به سینه‌ام اصابت کرده بود و اذیتم می‌کرد. کمی بعد به خود آمدم. اولین صدایی که شنیدم، صدای مجید بقایی بود که می‌گفت: یاصاحب‌الزمان.

پای مجید قطع شده بود و خودش افتاده بود روی من. با هر زحمتی بود، او را به دیواره سنگر تکیه دادم. ناگهان متوجه

حسن شدم. دیدم با صلابت به سنگر تکیه داده، دستش را روی سینه‌اش گذاشته و تبسم بر لب دارد و زمزمه می‌کند: السلام‌علیک یا ابا عبدالله.

جویری سلام می‌داد که من احساس کردم امام حسین (ع) را روبه‌روی خودش می‌بیند. برخلاف مجید، ظاهر حسن چیز خاصی را نشان نمی‌داد، اما متوجه شدم که دستش ورم کرده. پالاش زنده بود؛ هر چند او هم مثل مجید یک پایش قطع شده بود. توکل قلاوند، مجتبی مومنیان و تقی رضوانی، به دلیل نزدیکی به محل اصابت خمپاره، در جا شهید شده بودند. برای آوردن کمک، با عجله از تپه سرازیر شدم. محمد باقری را دیدم که سراسیمه بالا می‌آید. گفت: چی شده؟  
گفتم: بچه‌ها مجروح شدند و...

دیگر چیزی نفهمیدم.»<sup>۱</sup>

□

او در ۲۵ اسفند ۱۳۳۴ و در حوالی میدان ارگ تهران به دنیا آمد. هنگام تولد، پدرش مجید، کارمند وزارت راه بود و مادرش کبری، خانه‌دار. یک خواهر به‌نام بتول هم داشت که چهار

۱. مرتضی صفاری، گزارش تصویری، بهار ۹۵، بانک اسناد مؤسسه شهید حسن باقری



سال از او بزرگ‌تر بود. دو برادر کوچک‌ترش محمدحسین و احمدحسین نیز در سال‌های بعد به جمع خانواده اضافه شدند. او در بیمارستان مادران تهران متولد شد، اما کمی متفاوت. مادرش می‌گوید:

«هفت ماهه به دنیا آمد. یک کیلو و ۸۰۰ گرم بیشتر وزن نداشت. آن زمان وسیله و دستگاهی نبود که بچه‌های نارس را نگه دارند. دکترها از زنده ماندنش ناامید بودند. بیش از سه روز مرا در بیمارستان نگه نداشتند. او را دادند بغلم، آمدم خانه. روز سوم شعبان، روز تولد آقا اباعبدالله بود. نذر امام حسین (ع) اسمش را گذاشتیم غلامحسین.

آخر سال و نزدیک عید بود. کرسی داشتیم. او را توی پارچه می‌پیچیدم و می‌گذاشتم زیر کرسی. فوق‌العاده ضعیف بود؛ مثل جوجه‌ای که تازه سر از تخم درآورده باشد. بدنش مثل استخوانی بود که لایه پوست قرمز روی آن کشیده باشند. انگشت‌هایش انگار که چند چوب کبریت کنار هم قرار گرفته. تا یک ماه با قاشق شیر می‌ریختیم دهانش.»<sup>۱</sup>

غلامحسین افشردی دوران ابتدایی را در دبستان مترجم‌الدوله

گذراند و از دبیرستان مروی، دیپلم گرفت. در سال ۱۳۵۴ در کنکور شرکت کرد و به دانشکده دامپروری ارومیه رفت. یک سال و نیم بعد، دانشگاه را رها کرد و عازم سربازی شد. آموزشی در پادگان جلدیان و خدمت در ایلام بود. برادرش محمد می گوید:

«از زمان دانشگاه ارومیه و دوران سربازی، شروع به نوشتن یک سری مقالات برای روزنامه‌ها کرد. یادم هست، سال ۱۳۵۷ همزمان با ادعای رژیم در مورد فضای باز سیاسی، قانونی به نام قانون مطبوعات منتشر شد. او نقد مفصلی به آن نوشت که در مطبوعات آن زمان به نام حسن افشار به چاپ رسید.»<sup>۱</sup> با اوج گرفتن انقلاب اسلامی و به فرمان امام خمینی (ره)، پادگان را ترک کرد و به تهران بازگشت. او فرزند مسجد بود و در فعالیت‌های انقلابی با محوریت مسجد شرکت می کرد. در خصوص زندگی او در سال‌های قبل از انقلاب، حرف بسیار است و مجال، کوتاه. اما بگذارید با نقل دو خاطره با روحيات و منش رفتاری او در دوران نوجوانی، آشنا شویم. خاطره اول از مادر:

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۱۱-۷۵۰۰۰۰-۶۱

«کارگری آورده بودیم. قرار بود درخت‌های خشک، بریده شوند. یک مبلغی را با این کارگری کردیم. تقریباً سن بالایی داشت. وقتی این بنده خدا کارش تمام شد و بیرون رفت، دیدم دنبالش رفت. وقتی آمد، پرسیدم: کجا رفتی؟

گفت: احساس کردم مبلغی که برای او در نظر گرفته بودید، کم بود. این بنده خدا خیلی زحمت کشید. رفتم یک چیز اضافی به او بدهم که راضی بشود.»<sup>۱</sup>

خاطره دوم را برادرش محمد نقل می‌کند:

«آخر شب آمد خانه. آقای همراهِش بود که لباس مندرسی داشت. او را قبلاً ندیده بودم. برایش جایی آماده کرد تا استراحت کند. از اتاق که بیرون آمد، پرسیدم: این آقا کیست؟ گفت: از میدان خراسان رد می‌شدم، دیدم روی پله‌ای نشسته و منتظر است خیابان خلوت شود تا کنار پیاده‌رو بخوابد. با او صحبت کردم. فهمیدم از شهرستان آمده و غریب است. پولی هم ندارد به مسافر خانه برود.

صبح بلند شد. به آن مرد صبحانه داد. بعد هم او را راه انداخت و رفت.»<sup>۲</sup>

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۱-۸۹۰۰۰۰-۶۱

۲. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۱۱-۷۵۰۰۰۰-۶۱

بعد از پیروزی انقلاب، در کنکور ۱۳۵۸ شرکت کرد و با رتبه ۱۰۴ در رشته حقوق قضایی دانشگاه تهران قبول شد. اما در خرداد ۱۳۵۹ به دلیل انقلاب فرهنگی<sup>۱</sup>، به ناچار با دانشگاه قطع ارتباط کرد.

□

در یکی از روزهای تابستان ۱۳۵۸ جوانی لاغر اندام با پیراهنی معمولی که آن را روی شلوار انداخته بود و یک کیف زیپ‌دار که در زیر بغل داشت، وارد ساختمان روزنامه جمهوری اسلامی شد و خود را به سرویس خبر روزنامه، معرفی کرد. کارش تهیه خبر و گزارش از رخداد‌های اجتماعی و سیاسی بود که در شرایط ملت‌ه‌ب آن زمان، مسؤ‌ولیتی سخت و طاقت‌فرسا قلمداد می‌شد. غلامحسین افشردی بیشتر شب‌ها را در روزنامه می‌ماند و کار می‌کرد. در زمانی که بیش از ۲۰۰ نشریه عمدتاً ضدانقلاب، فضای روانی جامعه را تهدید می‌کردند، او استراحت را بر خود حرام کرده بود که تا آن‌جا که می‌تواند، در جهت اهداف انقلاب تأثیرگذار باشد. ناصر سبحانی، روزنامه‌نگار می‌گوید:

۱. پانزده ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دانشگاه‌ها به منظور پاکسازی اساتید ضدانقلاب و تغییر متون درسی، تعطیل و سه سال بعد بازگشایی شدند.

«یکی از شب‌ها ما را به خانه‌اش برده بود و مسائل روز را برای ما می‌گفت. بحث به موضع‌گیری حزب توده کشید. همان جا گفت: همین الان یک زنگ به کیانوری<sup>۱</sup> می‌زنیم ببینیم چه می‌گوید.

گوشی را برداشت و حدود نیم ساعت تلفنی با کیانوری جروب‌بحث و مجادله سیاسی کرد.»<sup>۲</sup>

غلامحسین افشردی کمی بیشتر از یک سال در روزنامه بود. در این مدت، علاوه بر تهیه اخبار متفاوت اجتماعی و سیاسی که کار روزمره او بود، چندین رویداد برجسته در کارنامه خبرنگاری‌اش به چشم می‌خورد.

در جریان غائله کردستان و در اوج درگیری‌های گروهک‌های ضدانقلاب با نیروهای مسلح، به منظور مصاحبه با احمد مفتی‌زاده، از نظریه‌پردازان و رهبران مذهبی اهل سنت کردستان، عازم سنندج شد. در این سفر، بهرام محمدی‌فرد به عنوان عکاس، او را همراهی می‌کرد:

---

۱. نورالدین کیانوری، دبیر اول حزب توده ایران، با ایدئولوژی مارکسیستی. وی در سال ۱۳۷۸ درگذشت.

۲. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۱-۸۳۱۲۱۱-۶۱

«سوار یک هواپیمای سی-۱۳۰ شدیم. مجید حدّاد عادل<sup>۱</sup> هم همراه ما بود. هواپیما دو سه بار چرخید. می‌خواست برگردد، ولی بالاخره به‌سختی نشست. افشردی با یک نفر هماهنگ کرده بود که وقتی پیاده شدیم، ما را به خانه مفتی-زاده ببرد. او با مفتی‌زاده مصاحبه کرد. تعداد زیادی شهید شده بودند و قرار بود فردای آن روز تشییع بشوند. شرایط خطرناکی بود. شب رفتیم صداوسیما سنندج. چهار نفر بیشتر نبودند. فقط برنامه‌های تلویزیون سراسری را رله می‌کردند. یک فیلم‌بردار بود با یک دستیار و یک صدابردار. یک نفر هم مثلاً مجری بود که وسط برنامه را قطع می‌کرد و می‌نشست یک متن یا خبری را می‌خواند. فیلم‌بردار، آقای چاقی بود.

فردا صبح، آن آقا، من، افشردی و مجید ایستادیم عقب یک وانت که وسط جمعیت تشییع‌کننده حرکت می‌کرد. فیلم‌بردار فیلم گرفت و من عکس گرفتم. بعد از مراسم، رفتیم صداوسیما. مجری‌ای که متن را می‌خواند، توانایی تدوین خبر و گزارش را نداشت. افشردی گزارش را نوشت و داد دستش. او هم گزارش افشردی را همراه فیلم و عکس خواند.

۱. مجید حدّاد عادل در آن زمان عضو شورای مدیریت رادیو بود. وی در مهر ۱۳۶۰ در جبهه دارخوین به‌شهادت رسید.

ساعت سه نصف شب بود که دمکرات‌ها و کومله‌ها<sup>۱</sup> به صداوسیما حمله کردند. آن فیلم‌بردار چاق گفت: چیز عادی است، نترسید.

آن‌ها بیشتر با غیربومی‌ها کار داشتند و آن فیلم‌بردار بومی بود. گفت: همین جا باشید، امن تر است.

نیم ساعتی گذشت و تیراندازی شدت گرفت. آن آقا زنگ زد. تعدادی از پیشمرگان مسلمان کرد آمدند و آن‌ها فرار کردند. صبح برگشتیم.<sup>۲</sup>

مصاحبه خواندنی غلامحسین افشردی و احمد مفتی‌زاده، هجدهم شهریور ۱۳۵۸ در روزنامه جمهوری اسلامی به چاپ رسید.

نیمه‌شب پنجشنبه چهارم اردیبهشت ۱۳۵۹، نود کماندوی آمریکایی با ۶ فروند هواپیمای سی-۱۳۰ و ۶ فروند هلی کوپتر نفربر، در غفلت کامل نیروهای خودی، در صحرای طبس فرود آمدند. هدف آن‌ها آزادی گروگان‌های آمریکایی بود که در جریان اشغال سفارت آن کشور در تهران به اسارت درآمده

۱. از گروهک‌های ضدانقلاب که در کردستان، با مشی مسلحانه در پی براندازی جمهوری اسلامی بودند.

۲. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری

بودند. اما یک طوفان سهمگین شن، تمام برنامه‌های آن‌ها را برهم ریخت. چند تن از کماندوها بر اثر آتش سوزی به هلاکت رسیدند و باقی نیز مجبور به فرار شدند.

فردای آن روز غلامحسین افشردی از سوی روزنامه جمهوری اسلامی مأموریت یافت که به همراه یک عکاس، راهی طبس شده و در محل حادثه، گزارشی از ماجرا تهیه کند. او اولین خبرنگاری بود که خود را به کویر طبس رساند:

«جاده درست و حسابی نبود. یک کویر رملی بود که جیب با دنده کمک می‌توانست حرکت کند. یک جا هم تپید توی رمل که با بدبختی آن را بیرون آوردیم. توی کویر به چپ و راست نگاه می‌کردیم که کماندوی آمریکایی ببینیم!

حدود یک ساعت بعد، چشم‌مان به لاشه یک آهن‌پاره افتاد که از آن دود بلند می‌شد. نزدیک‌تر که شدیم، دیدیم این یک لاشه هواپیمای سی-۱۳۰ است. سه هلی کوپتر هم سالم افتاده بود. دو یا سه هلی کوپتر هم سوخته بودند. کنار آن‌ها دو تا جنازه روی آهن‌ها افتاده و جزغاله شده بودند. به افشردی گفتم: داستان چیست؟

افشردی مغزش کار می‌کرد. گفت: بعید به نظر می‌آید این‌ها



نیرو پیاده کرده باشند.

گفتم: اگر نیرو پیاده نکرده‌اند، پس این هلی کوپترها و جنازه‌ها چرا این جاست؟

چند نفر محلی آن دور و بر بودند. رفت از آن‌ها پرس‌وجو کرد. سه چهار ساعت، خوب آن‌جا را گشت. گفت: بهرام، الان هیچ آمریکایی توی کویر نیست. اما این‌ها آمده بودند که مدتی بمانند. حالا چه اتفاقی افتاده که رفته‌اند، معلوم نیست.

گفتم: از کجا این حرف را می‌زنی؟

یک دستگاه بزرگی را نشان داد که مثل ژنراتور بود. گفت: این دستگاه تصفیه آب است.

یک سری شکلات، بیسکویت و غذا و لباس بسته‌بندی شده بود. گفت: بهرام، این چیزها را آورده‌اند که مدتی این‌جا باشند.

این نشان می‌دهد که این‌ها برنامه داشتند.<sup>۱</sup>

غلامحسین افشردی در تیر ۱۳۵۹ و در کسوت خبرنگاری، سفری هم به سوریه و لبنان داشت. او در جریان این سفر ۱۵ روزه که به دعوت جنبش اَمل صورت گرفت، گزارش مفصلی از حال و هوای سیاسی اجتماعی و وضعیت گروه‌های مختلف

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری

درگیر در لبنان تهیه کرد. این گزارش در پنج قسمت و در روزهای ۴،۵،۷ مرداد و ۵ و ۸ شهریور ۱۳۵۹ به چاپ رسید. این بار نیز وقتی گزارش او در روزنامه چاپ شد، مورد استقبال قرار گرفت. مادرش می‌گوید:

«روزی به او گفتم: من معلمی را دوست دارم و دوست داشتم که تو هم معلم شوی.

او گفت: اگر معلم شوم، می‌توانم بر روی ۲۰۰ نفر تأثیر بگذارم، اما اگر بتوانم یک مقاله خوب بنویسم، ۲۰۰ هزار نفر را تحت تأثیر قرار می‌دهم.»<sup>۱</sup>

حرفه خبرنگاری به تنهایی نمی‌توانست روح جستجوگر و تشنه غلامحسین را سیراب کند. در شرایطی که گروهک‌های متعدد ضدانقلاب، هر روز و هر ساعت در پی بحران‌آفرینی بودند، او می‌خواست نقش اجتماعی بیشتر و مؤثرتری داشته باشد. محسن رضایی در آن زمان، مسؤول واحد اطلاعات و بررسی‌های سیاسی و عضو شورای فرماندهی سپاه پاسداران بود. عمده کار این واحد، رصد تحرکات و برخورد با اقدامات غیرقانونی گروه‌های معاند سیاسی محسوب می‌شد:

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۱-۸۳۰۸۲۷-۶۱

«واخر سال ۱۳۵۸ یک روز مقام معظم رهبری با من تماس گرفتند و گفتند: جوان خبرنگاری در روزنامه جمهوری اسلامی است که فرد با استعدادی است. مایل است کار اطلاعاتی انجام بدهد. شما او را ببینید و صحبت بکنید.

او پیش من آمد و گفت: من افشردی خبرنگار روزنامه جمهوری اسلامی هستم. آدمم کمک کنم. می بینم نیروهای ضدانقلاب ترور می کنند و ناامنی ایجاد کرده اند. می خواهم برای امنیت کشور کاری بکنم.

در همان صحبت اولیه متوجه شدم او یکی از همان افرادی است که ما به دنبالش هستیم. فرد بااستعدادی است و شرایط سیاسی کشور را خوب تحلیل می کند. ما برای دوستانمان اسم مستعار یا کُد تعیین می کردیم. برای او نام حسن باقری را انتخاب کردیم.»<sup>۱</sup>

حالا او غلامحسین افشردی بود در روزنامه، و حسن باقری بود در اطلاعات سپاه.

---

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۲۷-۸۹۰۰۰۰-۸۹-۶۱

## ۲ فصل دوم

در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ ارتش عراق با عبور از میله‌های مرزی، رسماً جنگ علیه ایران را آغاز کرد. اما در این سو، ارتش جمهوری اسلامی که تحت تأثیر فضای بعد از انقلاب، حال و روز خوشی نداشت، در برابر هجوم دشمن غافل گیر شد. در آن شرایط، سپاه پاسداران نیز برای مقابله با تهاجم عراق، در مناطق درگیری حضور داشت. از همان روزهای ابتدایی جنگ، سپاه پاسداران با حضور در محورهای نبرد، به سازماندهی نیروهای پراکنده مردمی برای رویارویی با دشمن پرداخت. بی‌تردید بیشترین فشار متجاوز، بر مرزهای خوزستان بود.

جبهه‌های جنگ، چشم نداشتند. هر یگان و گروهی در نقطه‌ای با نیروهای عراقی درگیر بودند، بی‌آن که شناخت دقیقی از محل استقرار، توانایی‌ها و برنامه‌های دشمن داشته باشد. محمد باقری در تشریح آن شرایط می‌گوید:

«مسئولین سیاسی کشور و نیز فرماندهان ارشد نظامی به دلیل فقدان یک سامانه اطلاع‌رسانی قابل اطمینان، از اتخاذ تصمیمات کارا و مؤثر عاجز بودند. پرسش‌های اساسی این‌ها این بود که عراقی‌ها کجا هستند؟ آخرین وضعیت جبهه‌ها چیست؟ دشمن تا کجا پیشروی خواهد کرد؟ طرح نظامی او چیست؟ چند لشکر زرهی دارد و هر لشکر چند دستگاه تانک؟ در هر کدام از محورها، کدام یگان خودی در برابر دشمن مقاومت می‌کند و صدها سؤال دیگر.»<sup>۱</sup>

فرمانده سپاه خوزستان در آن مقطع، کسی نبود جز علی شمخانی که مسئولیت دشوار حفاظت از مرزهای جنوبی ایران را بر دوش داشت. او می‌گوید:

«آقای محسن رضایی تلفنی حسن باقری را معرفی کرد، گفت: یکی از بچه‌های ما برای کمک به آن جا می‌آید.

ما تعصبی نداشتیم. هر کسی را پیدا می کردیم، می گفتیم بیا کار کن. ما باید فضا را گسترش می دادیم. چون اعتقاد داشتیم که سپاه جنوب نمی تواند به تنهایی با جنگ مقابله کند. لذا هر کسی می آمد، جایگاهی به او می دادیم. به دلیل این که حسن را اطلاعات معرفی کرده بود، ما هم او را به اطلاعات فرستادیم.»<sup>۱</sup>

با تدبیر فرماندهان سپاه، تشکیلاتی تحت عنوان ستاد عملیات جنوب در ساختمان گلف اهواز تشکیل شد. با آغاز فعالیت ستاد مذکور، این ساختمان به پایگاه منتظران شهادت تغییر نام داد. فرمانده این ستاد، داود کریمی بود و حسن باقری مسؤولیت اطلاعات آن را برعهده گرفت. محسن رضایی بیشتر توضیح می دهد:

«روزهای اول جنگ، هیچ کس چیزی نمی دانست و از پیش روی های دشمن، هیچ اطلاعاتی نداشتیم. همه گیج بودند. به داود کریمی گفتم: شما این جا یک ستاد درست کن و جلو نرو. بچه هایی را که از جاهای مختلف می آیند در گلف، سازماندهی کن.

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۱-۳۱۶-۸۸۰-۶۱

به حسن باقری گفتم: شما کاری با سازماندهی نداشته باش. دنبال اطلاعات برو و اطلاعات نظامی تاسیس کن»<sup>۱</sup>

در آشفته بازار روزهای ابتدایی جنگ که هر فرد یا گروهی که به جبهه می‌رسید، در پی آن بود که اسلحه‌ای بگیرد و راهی خط مقدم شود، دیدن جوانی که قلم به دست، مشغول بررسی نقشه‌های آویخته بر دیوار بود، عجیب می‌نمود. جعفر اسدی، فرمانده وقت جبهه فارسیات، از اولین دیدارش با حسن باقری می‌گوید:

«در گلف دیدم یک جوان لاغراندازی یک چهارپایه زیر پایش گذاشته و روی دیوار نقشه می‌چسباند. پیش خودم گفتم دل‌شان خوش است آمده‌اند جنگ! جنگ، تفنگ و نیرو می‌خواهد. تا آن موقع شهید باقری پشتش به ما بود. وقتی برگشت، دیدم یک جوانی است که حتی محاسنش هم کامل نشده. او راجع به جبهه فارسیات با من صحبت کرد. از تحلیل‌هایش در باره نقش اطلاعات عملیات فهمیدم عجب آدم فهمیده‌ای است. به من گفت: شما هر روز یک گزارش به من بدهید تا ما در جریان جزئیات فارسیات باشیم.»<sup>۲</sup>

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۲۷-۸۹۰۰۰۰-۶۱

۲. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۱-۸۶۰۵۲۸-۶۱

نخستین اقدام اساسی حسن باقری، ایجاد چرخه تولید و تحلیل اخبار در تمامی محورهای درگیری بود. آخرین اخبار و گزارش‌ها به صورت روزانه، به ستاد عملیات جنوب می‌رسید. او و همکارانش بعد از راستی‌آزمایی و پالایش گزارش‌ها، آن‌ها را به همراه تحلیل، در قالب بولتن در اختیار مقامات تصمیم‌گیرنده سیاسی و نظامی قرار می‌دادند. محسن رضایی می‌گوید:

«در حقیقت اطلاعات عملیات در جنگ به دست حسن باقری تأسیس شد. از همان اول، تلکس‌ها، تلفنگرام‌ها و گزارش‌های دقیق حسن مرتب در تهران به دستم می‌رسید. من این گزارش‌ها را می‌گرفتم و با تکیه به آن‌ها در جلسات شورای عالی دفاع شرکت می‌کردم. از آن به بعد، بخش زیادی از اطلاعات مرا حسن باقری تأمین می‌کرد.»<sup>۱</sup>

اقدام مؤثر دیگر حسن باقری، تعیین مسئول اطلاعات عملیات برای هر یک از محورهای عمده نبرد بود. حالا مسئولین اطلاعات محورهای دزفول، شوش، بستان، سوسنگرد، حمیدیه، دارخوین، اهواز، آبادان و خرمشهر علاوه بر ارسال

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۲۷-۸۹۰۰۰۰-۶۱



روزانه اخبار، هر دوشنبه به منظور جلسه هماهنگی و البته آموزش، به گلف می‌آمدند؛ جلسه‌ای که با مدیریت حسن تشکیل می‌شد. حشمت حسن‌زاده، مسؤول اطلاعات محور شوش، از حال و هوای این جلسات می‌گوید:

«نقشه بزرگی را روی دیوار اتاقش نصب کرده بود. مسؤولین محورها یکی‌یکی پای نقشه می‌رفتند و حسن از آن‌ها می‌خواست که روی نقشه، آخرین تغییر و تحولات محور مربوطه را مشخص کنند. در ضمن از تک‌تک حضار می‌پرسید که چگونه به شناسایی می‌روید و با چه مشکلاتی روبه‌رو شده‌اید.»<sup>۱</sup>

حسن باقری، ضمن مدیریت سامانه اطلاعات عملیات، خود نیز همچون یک عنصر اطلاعاتی به شناسایی می‌رفت. به اعتراف بسیاری از فرماندهان، تا در محوری به شناسایی نمی‌رفت، نسبت به گزارش‌های مربوط به آن محور، مطمئن نمی‌شد. این را احمد غلامپور نیز تأیید می‌کند:

«با وجود این که تازه آمده بود و هنوز شاید هیچ تجربه‌ای از جنگ نداشت، لباس عربی می‌پوشید و با بچه‌ها به شناسایی

۱. مصاحبه حضوری، ۱۳۸۹

محورها می‌رفت. اولین کاری که با هدایت حسن به‌طور منظم شروع شد، نوشتن گزارش از جبهه‌ها بود. از نیروهایی که محورها را شناسایی می‌کردند، می‌خواست که گزارش بنویسند و این گزارش‌ها را به سپاه اهواز بفرستند. حسن باقری این گزارش‌ها را گرفته، جمع‌بندی می‌کرد و به‌صورت گزارش‌های تدوین شده، درمی‌آورد.<sup>۱</sup>

او معتقد بود که شناخت دشمن همان اندازه در برآوردها و طراحی‌های نظامی اهمیت دارد که شناخت نیروهای خودی. برای همین از ابتدای تشکیل واحد اطلاعات عملیات، بخش عمده‌ای از وقتش را به دریافت اخبار مربوط به یگان‌های دشمن اختصاص داد. فتح‌الله جعفری که در ماه‌های ابتدایی جنگ، از نیروهای شناسایی محسوب می‌شد، می‌گوید:

«او مرتب مکالمات ردوبدل شدهٔ مسؤولان و فرماندهان عراقی از طریق بیسیم را کنترل می‌کرد. به همه تأکید کرده بود که هنگام عملیات اگر سند مکتوبی از دشمن پیدا کردید، سریع آن را به گلف برسانید. خوب یادم هست یک بار در یکی از سنگرهای دشمن، دفتری پیدا کردم که فقط چند صفحه‌اش

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۱-۰۲۰۷۰۲-۶۱

نوشته شده بود. از آن جا که من عادت به یادداشت نویسی داشتم، این دفتر تقریباً خالی، خوشحالم کرد. وقتی دفتر را به حسن نشان دادم، بلافاصله همان چند صفحه یادداشت را جدا کرد و در جیبش گذاشت، بعد دفتر را تحویل داد. چون احتمال می داد مطلبی در آن نوشته‌ها باشد که بتواند اطلاعاتی از دشمن را در اختیار او بگذارد.

در بایگانی گلف، پرونده‌های قرمزنگی را می دیدم که برای حسن اهمیت فوق العاده‌ای داشتند. این پرونده‌ها فقط و فقط با همت و ابتکار حسن تشکیل شده بود. هر کدام از آن‌ها مربوط بود به یکی از فرماندهان عراقی. من خودم بعضی از آن‌ها را خوانده بودم. در این پرونده‌ها به جز سوابق و عملکردهای نظامی، مسایل مربوط به اخلاق و روحیات و نیز وابستگی‌های شخصی و خانوادگی نیز وجود داشت. حسن همیشه می گفت که برای فرمانده ما باید مهم باشد که فرمانده دشمنی که روبه‌روی او ایستاده، چه روحیاتی دارد. شجاع است یا ترسو. احساساتی است یا با تدبیر، اهل مشورت است یا خودرأی.<sup>۱</sup> علی افشاری که از آغازین روزهای جنگ به‌عنوان مترجم در

۱. مصاحبه حضوری، ۲۰ دی ۱۳۸۳

کنار حسن باقری بود نیز از حساسیت او به اطلاعات مربوط به دشمن، خاطره ای دارد:

«بعد از عملیات ۹ مهر [۱۳۵۹]، به اتفاق ایشان و ناصر سعیدی به سپاه سوسنگرد رفتیم و وارد اتاق اطلاعات سپاه شدیم. حسن یک تعداد اسناد عراقی به ما داد و گفت: این‌ها را ترجمه کنید.

ما از شب تا صبح کار کردیم. حسن باقری کنارم بیدار بود. هر صفحه که ترجمه می‌شد، می‌خواند، یادداشت برمی‌داشت و کروکی می‌کشید. تا قبل از ظهر روز بعد که شهر سوسنگرد زیر آتش بود، بر روی اسناد کار کرد و متوجه اهداف اصلی دشمن شد.»<sup>۲</sup>

کم‌کم او تبدیل به نقطه‌اتکایی شد که بدون حضورش، امکان اتخاذ هیچ تصمیم کلان و تأثیرگذاری وجود نداشت. هیچ‌کس مثل او دشمن را نمی‌شناخت. هیچ‌کس مثل او نقاط ضعف و قوت نیروهای خودی را نمی‌دانست. هیچ‌کس مثل او قادر نبود با فرماندهان بلندپایه و باتجربه عراقی، بازی جنگ کند. پای صحبت داود کریمی مسؤول وقت ستاد عملیات جنوب

۱. اشاره به عملیات غیور اصلی در جبهه حمیدیه که منجر به آزادی سوسنگرد شد.

۲. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۵-۶۱۲۰۰۰-۶۱

(گلف) بنشینیم تا از شکوفایی حسن بگوید. ماجرا برمی گردد به محاصره سوسنگرد در آبان ۱۳۵۹:

«صبح دیدم همه دربه در دنبال ما می‌گردند تا به اتاق جنگ برویم. خدایا، مدتی ما را راه نمی‌دادند، حالا دنبال ما می‌گردند! من و شهید باقری به این اتاق رفتیم. یعنی من آن قدر متکی به اطلاعات و مجموعه داشته‌های ذهنی او بودم، دیگر برنداختم مثلاً هفت هشت نفر یا حتی مسؤولین اصلی عملیات را به همراه خود ببرم. دیدم همه نشسته‌اند و خود آقای [آیت‌الله] خامنه‌ای تشریف دارند. من بغل دست‌شان نشستم. شهید چمران، آقای غرضی، تیمسار فلاحی، ظهیرنژاد، آقای سرهنگ قاسمی، تمام فرماندهان ارتش آن‌جا جمع بودند. آقای ظهیرنژاد وسط اتاق قدم می‌زد. همه‌اش در فکر بود. چند دقیقه قدم زد. همه منتظر تصمیم‌گیری ایشان بودیم. یک مرتبه با صدای بلند داد زد: رکن ۲.

یک سرگرد از بیرون آمد داخل و احترام نظامی گذاشت و گفت: بله قربان.

گفت: برو پای نقشه وضعیت دشمن را برای ما بگو.

ایشان همه‌اش از اطلاعات طرف خودی می‌گفت. هر چه خدا رحمت کند آقای ظهیرنژاد می‌گفت برو جلوتر، این نمی‌رفت. آن قدر که آقای ظهیرنژاد خیلی عصبانی شد و گفت: برو بنشین

در این لحظه من داد زدم: رکن ۲ و ۲۰ دقیقه.

حسن باقری خدا بیامرز گفت: بله، حاجی.

گفتم: برو پای نقشه.

حسن همیشه شلوار سپاه می‌پوشید و رویش پیراهن می‌انداخت. چون دائم در منطقه رفت‌وآمد می‌کرد. حالا یک جوان ۲۳-۲۴ ساله با همان پیراهن و شلوار رفت پای نقشه. در جلسه‌ای که نماینده امام و همه سران نظامی حضور دارند، برای انسانی در این سنین باید این قدر اتکاء به نفس، روحیه و اندوخته‌های ذهنی و اطلاعاتی باشد تا بتواند حرف بزند. حسن شروع به توضیح دادن تک‌تک محورها کرد. سریع از نیروهای خودمان گذشت و سراغ اطلاعات عراقی‌ها رفت. این که چه کارها باید کرد و چه کارها نکرد. قشنگ همه این‌ها را شرح می‌داد. جو جلسه چنان عوض شده بود که باید می‌دیدید.

مسئولین، بندگان خدا خوشحال شدند. همه توضیحات و اطلاعات را کامل و مفصل داد. قرار شد عملیات شروع شود. در آن جلسه آقای [آیت الله] خامنه‌ای گفتند: سپاه عجب نیروهایی دارد.»<sup>۱</sup>

حالا دیگر همه حسن باقری را می‌شناختند و هر چه را که می‌خواست، برایش فراهم می‌کردند. محسن رفیق دوست، مسؤول لجستیک سپاه پاسداران در آن زمان، شهادت می‌دهد:

اوایل جنگ، حسن باقری یکی از بچه‌های اطلاعات عملیات را به همراه نامه‌ای پیش من فرستاد. در نامه از من خواسته بود که مقداری دلار به آن برادر بدهم تا از خارج، دوربین دید در شب، قطب‌نما و وسایل دیگر بخرد. من همان جا دست کردم، مبلغ دلاری که خواسته بود، به او دادم و گفتم برو خارج، سریع این‌ها را بخر و به حسن برسان. او بعدها به من گفت: من یک در میلیون هم فکر نمی‌کردم به محض این که نامه حسن باقری را به شما بدهم، شما دست در جیب کنی و همان قدر دلار در بیاوری به من بدهی. حتی رسید هم نگرفتی. گفتمی

---

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۱-۸۳۰۵۰۴-۶۱

برو زود بخر و به حسن برسان، همین.»<sup>۱</sup>

□

ابوالحسن بنی‌صدر، رییس جمهور وقت، با نقش‌آفرینی سپاه در جنگ مخالف بود و اعتقاد داشت ارتش به تنهایی توان مقابله با دشمن را دارد. چهار ماه بعد از شروع جنگ تحمیلی، وقتی چهار عملیات بزرگ ارتش در محورهای غرب دزفول، آبادان و دشت‌آزادگان، یکی پس از دیگری با شکست مواجه شدند، ارمغان تلخ این شکست‌ها یأس و ناامیدی فرماندهان و طراحان نظامی ارتش از پیروزی بر دشمن بود. در این‌جا حسن باقری و دوستانش با تأکید بر ناکارآمدی شیوه‌های کلاسیک جنگ، تنها راه برون‌رفت از معضل پیش آمده را در تغییر استراتژی دانستند. فتح‌الله جعفری روایت می‌کند:

«در جلسه ۲۳ دی ماه [۱۳۵۹] که در گلف و محضر مقام معظم رهبری به عنوان نماینده امام در شورای عالی دفاع و فرماندهان تشکیل شد، حسن باقری در آغاز جلسه، گزارشی از وضعیت جبهه دشمن و خودی ارائه داد و تأکید کرد که باید استراتژی جنگ عوض شود و جنگ را مردمی کنیم. با روش

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۲۵-۷۵۰۰۰۰-۶۱



فعلی نتیجه ای از جنگ نخواهیم گرفت.»<sup>۱</sup>  
در میان یادداشتهای حسن باقری، دغدغه او در باره تغییر  
استراتژی جنگ، بهوضوح مشهود است:

«صبح جلسه فرماندهان عملیات بود که محورها را با جزییات  
توضیح دادم. برادر رحیم [ صفوی ] صحبتی راجع به کارهای  
جزئی کرد که من تذکر دادم باید به خود جرأت داد که این  
نوع جنگیدن به درد نمی خورد و لازم است که استراتژی این  
جنگ باید عوض شود.»<sup>۲</sup>

هنوز سال ۱۳۵۹ به انتها نرسیده بود که داود کریمی از  
گلف رفت. رحیم صفوی فرماندهی عملیات جنوب را برعهده  
گرفت، غلامعلی رشید جانشین او شد و حسن باقری همچنان  
مسئول اطلاعات عملیات باقی ماند. تجانس فکری و نیز رفاقت  
این سه نفر، باعث شد حسن باقری علاوه بر اطلاعات، استعداد  
سرشار خود را در حوزه فرماندهی و عملیات نیز بروز دهد.  
چرایی این نکته را غلامعلی رشید پاسخ می دهد:

«به دلیل اینکه حسن باقری آدم خلاق بود، آدمی بود که اهل

۱. مصاحبه حضوری، ۲۰ دی ۱۳۸۳

۲. دهقان، احمد، روزنوشت، ۱۳۹۲، ص ۸۸

فکر بود. چیزی که به ایشان می‌دادید، در آن قالب نمی‌گنجید؛ یعنی از آن قالب بیرون می‌آمد. اصلاً برای چه وارد حوزه فرماندهی شده بود، چرا از این قالب بیرون آمده بود. تو که مسؤول اطلاعات عملیات هستی، برو کارت را انجام بده. معلوم است که ایشان از قالبی که برایش تعیین کرده بودند، پوسته را می‌شکند و بیرون می‌آید. به این قائل است که من می‌توانم خیلی کار بکنم. این کار را انجام می‌دهم. بعد می‌آیم چهار تا کار دیگر هم انجام می‌دهم. یعنی این رفتار حسن باقری است. حسن باقری از قالب خودش بیرون می‌آمد و در مورد همه چیز فکر می‌کرد. ایشان می‌آمد در سازمان رزم دخالت می‌کرد، چون اعتقاد داشت می‌شود. یک چیزهایی به ذهنش می‌رسید که فکر می‌کرد می‌تواند کمک کند. شما می‌دانید که ایشان مسؤول اطلاعات عملیات در گلف است، اما بازی‌ای که ایشان می‌کند مثل بازی رحیم صفوی، رشید، محسن و شمشانی است، یعنی ایشان مثل فرمانده، بازی می‌کند.»<sup>۱</sup>

در آن شرائط، فرماندهان سپاه و به‌ویژه مثلث کارآمد حسن، رحیم و رشید تصمیم می‌گیرند که با توجه به توان محدود

---

۱. مصاحبه حضوری، ۲۵ بهمن ۱۳۹۱

سپاه از حیث نیرو و تجهیزات، دست به طراحی و اجرای یک سلسله عملیات محدود در محورهای مختلف بزنند. این عملیات‌ها ضمن ایجاد رعب در اردوگاه دشمن، می‌توانست بارقه امید را در میان رزمندگان زنده نگه داشته و باعث حضور بیشتر نیروهای مردمی در جبهه شود. در ۲۶ اسفند ۱۳۵۹ عملیاتی تحت عنوان امام مهدی (عج) در غرب سوسنگرد و با هدف عقب راندن نیروهای دشمن به اجرا درآمد. عزیز جعفری، فرمانده وقت عملیات سوسنگرد در باره نقش حسن باقری در شکل‌گیری این عملیات می‌گوید:

«در بهمن و اسفند ۱۳۵۹، تحرک نیروهای حزب‌اللهی در جبهه‌ها مضاعف شد و شاهد تلاش‌های شبانه‌روزی حسن باقری در جبهه‌ها بودیم. این‌که باید دشمن را آرام و راحت نگذاریم و مدام عملیات‌های مختلف انجام دهیم. در جبهه سوسنگرد، عملیات امام مهدی (عج) را طرح‌ریزی کردیم و انجام دادیم. این عملیات در نصف روز انجام شد. حسن باقری نقش زیادی در این عملیات داشت. بعد از این‌که نیروها به مقرهای خودشان برگشتند، ایشان به اتفاق برادر رشید به سوسنگرد آمدند و پیگیری می‌کردند که عملیات مجدداً

تکرار شود. این تحرکی که نیروهای مردمی در اواخر سال ۵۹ و اوایل سال ۶۰ از خودشان نشان دادند، دست‌مایه‌ای برای عملیات بزرگ بعدی شد که با پیگیری‌های حسن باقری صورت گرفت. ایشان در جبهه‌ها غیر از بحث اطلاعات، به سرعت وارد صحنه عملیاتی شد.<sup>۱</sup>

حالا حسن باقری علاوه بر جلسه اطلاعات که دوشنبه‌ها برگزار می‌شد، هر چهارشنبه در جلسه مسئولین محورها نیز شرکت می‌کرد. در این جلسات، ضمن بررسی آخرین تحولات هر یک از محورها، در خصوص عملیات‌های چریکی و محدود بر علیه دشمن، گفتگو و تصمیم‌گیری می‌شد. نکته جالب این‌که قریب‌به‌اتفاق جلسات مذکور با مدیریت حسن باقری شکل می‌گرفت. دلیلش را رحیم صفوی می‌گوید:

«حسن باقری ضریب هوشی بالایی داشت. خوب حرف می‌زد، خوب می‌شنید و خوب نتیجه‌گیری می‌کرد. برای همین هم بود که اکثر جلسات فرماندهان در قرارگاه‌ها توسط او مدیریت می‌شد.»<sup>۲</sup>

از روزهای ابتدایی سال ۱۳۶۰ عملیات‌های کوچک و چریکی،

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۲-۶۷۰۶۰۶-۶۱

۲. مصاحبه حضوری، ۱۴ بهمن ۱۳۹۱

یکی پس از دیگری در جای جای جبهه‌های جنوب به اجرا در می‌آمد. در جبهه‌های غرب دزفول، در جبهه شوش، در جبهه بستان، در جبهه سوسنگرد، در جبهه حمیدیه و در جبهه‌های آبادان و خرمشهر. اسناد نشان می‌دهد که در تمامی این عملیات‌ها نقش تأثیرگذار حسن باقری در زمینه اطلاعات، طراحی و اجرا غیرقابل انکار است. به عنوان شاهد مثال، اظهارات عبدالمحمد رئوفی نژاد، از فرماندهان وقت جبهه دزفول را ملاحظه می‌کنیم:

«حسن باقری برای اجرای عملیات، خودش در صحنه حاضر می‌شد و بر عملیات، فرماندهی و نظارت داشت. بعد از اجرای عملیات‌های محدود، در گلف جلسه برگزار می‌شد تا نقاط قوت و ضعف عملیات بررسی شود. هر عملیات نسبت به قبل با وسعت بیشتری انجام می‌شد.»<sup>۱</sup>

□

اما یک رخداد به یاد ماندنی باعث شد توان قابل توجه حسن باقری علاوه بر حوزه اطلاعات، در فرماندهی عملیات نیز بر همگان ثابت و مسجل شود. آری، عملیات فرمانده کل قوا.

---

۱. مصاحبه حضوری، ۱۳۶۲

بگذارید ماجرا را با هم مرور کنیم. وقتی امام خمینی (ره) در چهاردهم آبان ۱۳۵۹ خطاب به فرماندهان نظامی فرمان «حصر آبادان باید شکسته شود» را صادر کرد، فرماندهان بلندپایه سپاه و ارتش، مدام در اندیشه طراحی عملیاتی بودند که دشمن را از شمال آبادان به عقب رانده و به محاصره این شهر پایان دهند. اما وجود مانعی به نام ابوالحسن بنی صدر از تحقق این مهم جلوگیری می-کرد. بنی صدر که رییس جمهور وقت و فرمانده کل قوا بود، به شدت با نقش آفرینی سپاه پاسداران در عملیات‌های نظامی مشکل داشت. تحت تأثیر این رویکرد، از گسترش سازمان و تجهیز و تسلیح مناسب پاسداران حاضر در میدان ممانعت به عمل می‌آمد.

از طرفی پاسداران هم عناصری نبودند که با این گونه فشارها عرصه را ترک کنند. آن‌ها از روزهای پایانی ۱۳۵۹ مشغول طراحی عملیات محدودی بودند که ضمن شکستن خطوط مستحکم دشمن، باور شکست‌پذیری متجاوز را به همه رزمندگان هدیه کنند. طراحان این عملیات، همان سه جوان متفکر و شجاع بودند، حسن باقری، رحیم صفوی و غلامعلی رشید.

در بهار ۱۳۶۰ طرح مذکور آماده اجرا شد. طرحی با نام امام

حسین(ع). زمان اجرای طرح نیز بیستم خرداد ۱۳۶۰ در نظر گرفته شد. فرمانده عملیات، رحیم صفوی بود و جانشین او حسن باقری.

درست در آستانه آغاز عملیات و در شامگاه بیستم خردادماه، امام خمینی(ره)، بنی صدر را از فرماندهی کل قوا عزل کرد. این واقعه روحیه بخش باعث شد که نام عملیات به «خمینی روح خدا، فرمانده کل قوا» تغییر یابد.

عملیات در جبهه دارخوین واقع در شرق رودخانه کارون به وقوع می پیوست. به گفته رحیم صفوی:  
«حسن باقری معاونم بود»<sup>۱</sup>.

عملیات راس ساعت ۳:۳۰ بامداد بیست و یکم خرداد ۱۳۶۰ و از سه محور آغاز شد. همه چیز خوب و قابل انتظار پیش می رفت که خبر مجروح شدن رحیم صفوی، فضای تردید را در جبهه خودی حاکم کرد. غلامعلی رشید می گوید:

«صبح روز عملیات، برادر رحیم صفوی دنبال بچه ها به جلو رفت و ساعت ۱۰:۳۰ بود که خبر دادند از ناحیه سر مجروح شده است. از آن لحظه به بعد برادر حسن باقری شخصاً هدایت

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۱-۸۷۱۲۱۰-۶۱

عملیات را برعهده گرفت.»<sup>۱</sup>

رسول کمال که شاهد مجروحیت رحیم صفوی بوده است، از واکنش حسن باقری در این مورد، خاطره ای دارد:

«آقای رحیم صفوی در حال توجیه منطقه بود که یکی از گلوله‌های دشمن، به او اصابت کرد و از ناحیه سر زخمی شد. سر ایشان را با چفیه بستم و به مقرر فرماندهی برگرداندم. چند نفر از جمله حسن باقری آن جا بودند. ایشان تا این صحنه را دید، گفت: چه کسی گفت که ایشان را به خط ببرید؟

گفتم: خودشان به من گفتند.

حسن باقری برخورد محکمی با من کرد و گفت: چرا این کار را انجام دادی، مسؤول عملیات من بودم. اگر ایشان شهید می‌شد، من چه جوابی به نظام می‌دادم که برای چند کیلومتر پیشروی، این حرکت اشتباه صورت گرفته است.»<sup>۲</sup>

یگان‌های مجهز و پُر تعداد دشمن در کمال ناباوری سه کیلومتر عقب‌نشینی کردند. این رخداد به همان اندازه که برای نیروهای خودی روحیه‌بخش بود، برای فرماندهان عراقی رعب و ناامیدی را به ارمغان می‌آورد. چرا که قوای به‌هم پیوسته و

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۲-۰۰۰۰۰۰۰۰-۶۱

۲. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۱-۰۱۲-۸۹۱-۶۱



مجهز یک لشکر، در برابر تنها چند صد نفر مجبور به فرار شده بودند. به وضوح پیدا بود که ماجرا به راحتی خاتمه نمی‌یابد. پاتک‌های سنگین و پی‌درپی عراق آغاز شد. حمید معینیان در آن زمان از عناصر برجسته اطلاعات عملیات سپاه محسوب می‌شد:

«فشار دشمن چنان بود که بعضی از نیروها و از جمله برادران ارتشی اصرار به عقب‌نشینی داشتند. دشمن، هفت پاتک انجام داده بود. برادران ارتش می‌گفتند: اگر بایستیم، دشمن ما را دور می‌زند و تمام نیروهای ما اسیر یا شهید می‌شوند و برای جلوگیری از تلفات، بهتر است عقب‌نشینی تاکتیکی بکنیم.

برادر رحیم برای عمل جراحی در بیمارستان بود. آن‌ها گفتند باید برادر رحیم دستور بدهند نیروها عقب‌نشینی کنند. با هلی‌کوپتر به بیمارستان رفتیم. آن‌ها با برادر رحیم صحبت کردند و خلاصه برادر رحیم را برای عقب‌نشینی متقاعد کردند. ایشان به من دستور دادند شما بروید و به برادران بگویید که این دستور نظامی است و اطاعت کنید. من با برادر باقری تماس گرفتم و دستور برادر رحیم را اعلام کردم. او گفت: به ایشان بگویید الان ما در موقعیتی هستیم که می‌توانیم

مواضع-مان را نگه داریم.»<sup>۱</sup>

حسین اسحاقی، از نیروهای جبهه دارخوین، برخورد حسن باقری با مسأله عقب‌نشینی را با جزئیات بیشتری به خاطر دارد: «آقارحیم نامه‌ای نوشت و به من گفت که آن را به آقای حسن باقری برسانم. آقارحیم در آن نامه دستور عقب‌نشینی حداقلی به صورت مرحله‌ای داده بود. من به نزدیک خط محمدیه رفتم و نامه را به حسن باقری دادم. نامه را خواند و رو به من گفت: حسین، نامه را خواندی؟

گفتم: بله.

گفت: راجع به این موضوع با هیچ‌کس صحبت نکن!

گفتم: چشم.

گفت: محتوای این نامه را فقط من می‌دانم و تو و آقارحیم. هیچ‌کس نباید از این قضیه سر در بیاورد.

در مقابل دشمن عقب‌نشینی نکرد و همین باعث شد که اولین عملیات ما با یک پیروزی خاصی به انجام برسد.»<sup>۲</sup>

درخشش حسن باقری در هدایت موفقیت‌آمیز این عملیات، دلالت بر ظهور یک فرمانده بزرگ داشت و به گفته غلامعلی

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۶۱-۶۲۰۷۰۶-۰۱

۲. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۶۱-۹۸۱۰۱۸-۰۱

رشید:

«از لحظه مجروحیت برادرمان رحیم، حسن باقری شخصاً هدایت عملیات را برعهده گرفت و تقریباً در طول ۳ روز بدون وقفه این کار را با بی‌خوابی و غذای مختصر و بعضاً با حضور در خط اول انجام داد. بعد از این عملیات بود که برادر باقری درخشید و همان‌گونه که از قبل نیز انتظار می‌رفت، نشان داد که فرماندهی لایق و کاردان است.»<sup>۱</sup>

حسن باقری در تابستان ۱۳۶۰ با دختری که مسؤول ستاد مقاومت خواهران سپاه پاسداران اهواز بود، ازدواج کرد. پروین داعی‌پور از اولین دیدارش با حسن می‌گوید:

«اول ایشان حرف زدند و گفتند: «اسم من حسن باقری نیست. من غلامحسین افشردی هستم. به خاطر این‌که از نیروی اطلاعاتی جنگ هستم، مرا به نام حسن باقری می‌شناسند. این، اولین صداقتی بود که از ایشان دیدم و روی من خیلی اثر گذاشت. در صدای پخته‌اش، روراستی موج می‌زد.»<sup>۲</sup>

حذف بنی‌صدر از صحنه جنگ، زمینه را برای نزدیکی بیشتر

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۲-۶۲۰۰۰۰-۶۱

۲. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۱-۹۲۰۸۲۲-۶۱

سپاه و ارتش فراهم کرد و انتصاب محسن رضایی در ۲۰ شهریور ۶۰ به‌عنوان فرماندهی کل سپاه، موجب شد فضا برای گسترش سازمان سپاه مهیا شود. این فضا بیشتر از همه مطلوب فرماندهان جوان سپاه بود تا بتوانند استراتژی و شیوه جنگ را آن‌چنان که می‌طلبند، تغییر دهند. در واقع شیوه نبردی که در عملیات‌های محدود سال ۶۰ به‌کار گرفته شد، تمرین‌هایی بود برای اجرای آن‌ها در عملیات‌های گسترده و وسیع. همهٔ حرف این بود که به دلیل فقدان نیروی انسانی مکفی و نیز ابزار و امکانات کارآمد، که لازمه یک تهاجم کلاسیک است، بایستی راهکارهایی غیرمعمول برگزید. این دیدگاه، تهاجم در تاریکی شب به‌جای روز، تکیه بر نیروی پیاده به‌جای زرهی، تمایل به تک‌های احاطه‌ای و غافل‌گیرکننده به‌جای عملیات جبهه‌ای و اقداماتی از این قبیل را راه‌گشا تر و موفقیت‌آمیزتر می‌دانست. ضمن این‌که وجود این نگرش، دست عناصر طراح سپاه را در ارائهٔ راهکارهای متنوع و مؤثر باز می‌گذاشت.

پنجم مهر ۱۳۶۰ اولین عملیات گسترده سپاه پاسداران و ارتش جمهوری اسلامی در شمال آبادان به اجرا درآمد؛ عملیات ثامن‌الائمه (ع) به منظور شکستن محاصره آبادان. این

عملیات در واقع ادامه عملیات فرمانده کل قوا بود که این بار با حضور گسترده‌تر یگان‌های سپاه و ارتش شکل می‌گرفت. طی این عملیات بایستی شرق رودخانه کارون از وجود دشمن پاکسازی می‌شد تا آبادان از تهدید اشغال، خلاص شود. اهداف عمده عملیات، دو پل قُصبه و حَفار بودند که ارتباط شرق و غرب کارون را برای دشمن برقرار می‌کردند.

قرار شد عملیات در سه محور آغاز شود. محور دارخوین، محور فیاضیه و محور آبادان - ماهشهر. رحیم صفوی با جزئیات بیشتری توضیح می‌دهد:

«زمان اجرای عملیات، از سپاه، شهید کلاهدوز و از ارتش، تیمسار ظهیرنژاد به منطقه آمدند و قرارگاه خود را در منطقه شادگان مستقر کردند. یگان‌ها نیز مشخص شده بودند. یک تیپ از لشکر ۷۷ به استعداد سه گردان، با ۶ گردان از نیروهای سپاه در دارخوین که حسن باقری فرمانده آن بود. در محور فیاضیه مسؤولیت ۶ گردان سپاه و ۴ گردان ارتش بر عهده خودم بود. مسؤولیت محور آبادان و ماهشهر بر عهده سردار رشید با ۵ گردان سپاه، ۲ گردان ارتش و ۱ گردان ژاندارمری

بود.»<sup>۱</sup>

بر اساس طرح عملیات ثامن‌الائمه (ع)، قرارگاهی که تحت فرماندهی حسن باقری بود، بایستی از شمال به سمت پل قُصبه حمله می‌کرد و دو قرارگاه دیگر، از جنوب برای تصرف پل حَفار تلاش می‌کردند. غلامعلی رشید به نکته جالبی اشاره دارد:

«همان‌طور که از قبل مشخص بود، مهم‌ترین محور و فعال‌ترین محور، محور دارخوین بود که برادر باقری مأموریت آن را با کمال میل پذیرفت و یک هفته قبل از شروع عملیات به آن‌جا رفت و همهٔ جزئیات را بررسی و کنترل کرد. برای گروه‌ها با لحن جذاب و شیرین تحلیلی سخنرانی کرد. برای تمام فرماندهان گردان‌ها و گروهان‌ها شخصاً کالک عملیاتی تهیه کرد و با تحرک جسمی زیادی که داشت، به همهٔ قسمت‌ها رفت و عملیات را به‌نحو احسن آماده اجرا کرد.»<sup>۲</sup>

عملیات در ساعت یک بامداد آغاز شد. نیروهای تحت فرمان حسن، در همان ساعات اولیه به پل قصبه رسیدند، اما محور جنوبی برای پیشروی به سوی پل حَفار با مقاومت دشمن

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۱-۸۷۱۲۱-۶۱  
 ۲. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۱-۶۲۱۰۰۱-۶۱

مواجه گردید. فتح‌الله جعفری می‌گوید:

«شناخت دقیق حسن باقری از فرماندهان دشمن، فرمانده سپاه سوم سپهبد اسماعیل تایه النعیمی، فرمانده لشکر ۳ زرهی سرلشکر قدوری جابر محمود و فرماندهان تیپ‌ها، گردان‌ها، و نوع امکانات و تجهیزات نظامی و آرایش نظامی آن‌ها در منطقه و ساختار ارتش بعث، در طراحی عملیات به او کمک می‌کرد. دشمن در محور دارخوین ۸ رده دفاعی ایجاد کرده بود و از آن به‌خوبی مراقبت می‌کرد. حسن باقری در تعیین تاریخ اجرای عملیات، از زمان مرخصی فرمانده تیپ ۶ زرهی عراق مطلع شده بود و این فرصت مناسبی بود. او در آزادسازی منطقه اشغالی، پل‌های روی کارون و قرارگاه تیپ ۶ زرهی را نشانه‌روی کرد و به‌درستی به آن‌ها دست پیدا کرد. او با این کار، عقبه دشمن را تهدید کرد و در نهایت تمام رده‌های دفاعی ریزش کرد. او پس از آزادسازی و رسیدن به اهداف محور خود، به کمک محور آقارحیم در حفر رفت و توانست با انهدام دو پل قُصبه و حفر، در کل منطقه مؤثر باشد.»<sup>۱</sup>

در پایان، نقش حسن باقری در عملیات ثامن‌الائمه (ع) را از

۱. مصاحبه حضوری، ۲۰ دی ۱۳۸۳

منظر محسن رضایی ببینیم:

«حسن باقری در عملیات ثامن الائمه سه نقش مؤثر ایفا کرد: یکی این که خیلی خوب کل منطقه عملیات را درآورد که دشمن کجا هست و نقاط ضعفش چیست. نقش دوم او در طرح‌ریزی این عملیات بود. این که محور از پل مارد یا از سمت دارخوین باشد یا برویم سمت ماهشهر و تلاش اصلی آن‌جا باشد؟ باز این‌جا می‌بینیم که نظرات حسن باقری خیلی تعیین‌کننده است. حسن معتقد بود که ما اگر به این دو پل حمله بکنیم، در کنار کارون پیشروی کنیم و به هم نزدیک بشویم، دشمن خیلی زود شکست می‌خورد. بعضی از فرماندهان، این نظر را قبول نداشتند، ولی بعد از عملیات ثابت شد که نظر حسن، نظر درستی بود. بنابر این در طرح‌ریزی عملیات هم مؤثر بود. مساله سوم هم این که خودش بلند شد و رفت پایین‌تر از رده مرکزی، یکی از سه جبهه را برعهده گرفت. یعنی در فرماندهی و اجرای این عملیات هم مؤثر بود. این سه نقش، حسن را به یک عنصر برجسته عملیات تبدیل کرد.»<sup>۱</sup>

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۲۷-۸۹۰۰۰۰-۶۱





نهم مهرماه ۱۳۶۰ سرهنگ علی صیادشیرازی به فرماندهی نیروی زمینی ارتش منصوب شد. او برخلاف کسانی که مخالف حضور سپاه در تصمیم‌گیری‌ها و عملیات‌های نظامی بودند، به دنبال نقش‌آفرینی توأمان ارتش و سپاه در صحنه نبرد بود. صیادشیرازی در مهم‌ترین اقدام، دست به تشکیل قرارگاه مشترک کربلا می‌زند. قرارگاهی که توسط خود او و محسن رضایی فرماندهی می‌شد. قرار می‌شود که از آن به بعد، تمامی عملیات‌ها، پس از بررسی و تصویب این قرارگاه، به مرحله اجرا درآید. تجمع کارشناسان نظامی سپاه و ارتش در این قرارگاه، نویدبخش روزهای روشن و پیروزی‌های بزرگ بود.

در اولین جلسه این قرارگاه مصوب می‌شود که سه عملیات بزرگ در جبهه‌های شمالی، میانی و جنوبی خوزستان به صورت پی‌درپی انجام پذیرد. عملیات‌هایی که می‌توانست آزادسازی تمامی سرزمین‌های اشغالی جنوب کشور را به ارمغان آورد.

نخستین عملیات، طریق‌القدس بود که در جبهه‌های میانی خوزستان و در منطقه عمومی بستان شکل می‌گرفت. در این

عملیات قرار بود شهر بستان آزاد شود، نیروهای خودی به مرز برسند و بین یگان‌های عراقی مستقر در شمال و جنوب خوزستان، شکاف ایجاد شود. می‌توان بی‌هیچ تردیدی ادعا کرد که کلیه فرایندهای اطلاعاتی این عملیات، زیر نظر حسن باقری انجام شد. به گفته غلامعلی رشید:

«حسن باقری ۶ ماه قبل از عملیات، شناسایی سنگینی را در منطقه شمال کرخه بین ارتفاعات میشداغ و جناح چپ دشمن که بستان را در تصرف داشت، در زمین‌های پوشیده از رمل و تپه‌های ماسه‌ای شروع کرده بود. این شناسایی و کار دقیق اطلاعاتی را شهید بزرگوار سیدعلی حسینی، جوانی از خطه خراسان، زیر نظر مستقیم شهید حسن باقری بر عهده داشت. سیدعلی حسینی با راهنمایی‌های حسن باقری موفق شده بود در جناح ۲۵ کیلومتری دشمن که بر رمل‌ها تکیه داده بود، سه دیدگاه ایجاد کند و تا عمق دشمن را زیر نظر بگیرد.»<sup>۱</sup>

شمال و شمال شرق منطقه عملیاتی پوشیده از رمل بود. یکی از راهکارهایی که حسن باقری برای حمله به مواضع دشمن

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۱-۸۷۱۲۲۰-۶۱

در چزابه و شمال بستان کشف کرد، از طریق همین تپه‌های رملی بود. در واقع نیروهای خودی توسط این راهکار به پشت عراقی‌ها می‌رسیدند. فرماندهان ارتش معتقد بودند که انتقال نیروی پیاده به پشت دشمن، آن هم از میان رمل امکان‌پذیر نیست. غلامعلی رشید:

«حسن باقری پیشنهاد داد که شهید مسعود منفرد نیاکی فرمانده لشکر ۹۲ زرهی به همراه اینجانب (رشید) و خودش، از منطقه رمل‌ها و دیدگاه‌های مسلط بر دشمن، شناسایی به‌عمل آورند. اگر در این شناسایی، سرهنگ منفردنیاکی به اطمینان رسید، عملیات به‌تصویب برسد. سرهنگ صیادشیرازی (فرمانده وقت نیروی زمینی ارتش) بلافاصله این پیشنهاد را پذیرفت و به سرهنگ نیاکی دستور اقدام داد.

صبح زود به اتفاق هم با یک دستگاه جیپ میول حرکت کردیم. حسن باقری رانندگی می‌کرد. بالاخره به دیدگاه‌های مورد نظر رسیدیم. سیدعلی حسینی از روی زمین و حسن باقری از روی نقشه و زمین توضیح دادند. وقتی به دیدگاه سوم که در عمق و مسلط به منطقه عمومی تنگه چزابه بود، رسیدیم، سرهنگ نیاکی پس از آن که نگاهی به منطقه کرد،

غلتي زد و در حالی که پشت به رمل‌ها داشت، در حال نیمه نشسته گفت: برادر رشید! من پذیرفتم.

شب که به قرارگاه فرماندهی در اهواز رفتیم، نتیجه شناسایی‌ها گزارش شد و عین جمله سرهنگ نیاکی خطاب به سرهنگ صیاد شیرازی این بود: قربان، من قبول کردم. مانور عملیات به این شکل که سپاه پیشنهاد می‌دهد، موفق خواهد بود.<sup>۱</sup> عملیات طریق‌القدس در ۸ آذر ۱۳۶۰ با فرماندهی مشترک سپاه و ارتش صورت گرفت؛ غلامعلی رشید از سپاه و سرهنگ مسعود منفردنیاکی از ارتش. حسن باقری نیز به‌عنوان جانشین غلامعلی رشید تعیین گردید.

درخشش و بروز حسن باقری در فرماندهی عملیات نیز حیرت‌آور بود. در حین عملیات، او بدون وقفه در حال تردد بین قرارگاه و خط مقدم نبرد بود و یک آن از هدایت یگان‌های تحت‌امرش غافل نمی‌شد. غلامعلی رشید در خصوص نقش تأثیرگذار حسن باقری در هدایت و فرماندهی عملیات طریق‌القدس می‌گوید:

«احساس من این بود که تدبیر، هوش، شجاعت و تحرک

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۱-۸۷۱۲۲-۶۱

حسن از من بیشتر است. بعضی جاها به او متکی بودم و از او کمک می‌گرفتم. در عملیات طریق-القدس من فرمانده بودم و او جانشین من بود. اما با این که من فرمانده بودم، بیسیم دستِ حسن بود. چون می‌دیدم حسن متقاعد کننده‌تر حرف می‌زند و من خشک و جدی‌ام.»<sup>۱</sup>

همه چیز خوب پیش می‌رفت تا اینکه در شب سوم عملیات، یک حادثه ناخوشایند رخ داد. شرح این حادثه را از زبان شاهدان ماجرا بشنویم؛ غلامعلی رشید:

«در نیمه جنوبی یعنی بین رودخانه سابله تا رودخانه نیسان همچنان دست دشمن مانده بود و داشت مقاومت می‌کرد. حالا تصمیم گرفته بود مجدداً از پل سابله عبور کند و به سمت بستان بیاید. آقای اسحاقی دو سه ساعت دشمن را شنود کرد و فهمید که آن‌ها دارند کاری روی پل سابله انجام می‌دهند. ما این اخبار را به مرتضی قربانی گفتیم. جواب داد که نه، چنین چیزی وجود ندارد.»<sup>۲</sup>

حسین اسحاقی می‌گوید:

«حسن باقری مرا صدا زد و گفت: با موتور به پل سابله برو و

۱. همان

۲. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۲-۶۲۰۰۰۰-۶۱

ببین چه خبر است.

متوجه شدم که ما در پهلوی دشمن قرار گرفته‌ایم. یعنی دشمن وارد خط ما شده است. اخلاق آقای قربانی طوری بود که دوست نداشت اضطراب موجود در منطقه را به عقب منتقل کند. برای همین گفته بود که مشکلی وجود ندارد. بعد از نیم ساعت، نزد حسن باقری برگشتم و قضیه را به او گفتم. حسن به پاهایش زد و گفت: می‌دانستم که یک اتفاقی افتاده که قربانی نمی‌خواست درست و حسابی جواب سؤال‌های مرا بدهد.

بلند شد و به خط رفت.<sup>۱</sup>

غلامعلی رشید می‌گوید:

«نیم ساعتی نگذشته بود که از بیسیم تقاضای آمبولانس کردند. تعجب کردم. چون وضعیت آن شب، کاملاً آرام بود و تقاضا کننده تعجیل داشت که هر چه سریع‌تر آمبولانس برسد. مشکوک شدم و ناخودآگاه اضطرابی سراسر وجودم را گرفت. سؤال کردم که مجروح کیست؟ گفتند حسن باقری است.»<sup>۲</sup>

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۱-۸۹۱۰۱۸-۶۱

۲. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۱-۶۲۰۰۰۰-۶۱

حسین اسحاقی می گوید:

«آقا رشید مرا صدا زد و گفت: سریع راه بیفت برو! احتمالاً برای حسن در جاده اتفاقی افتاده است.

با یکی از بچه‌ها به طرف جاده حرکت کردیم. در یک کیلومتری خط سابله بودیم که دیدم حسن باقری با جیب به پشت یک تانکر آب زده. پیشانی‌اش به لبه شیشه ماشین خورده و شکافته بود. سریع نشستم پشت جیب. حسن باقری با همان وضعیت به من گفت: آمدی حسین؟  
گفتم: آره.

با آن صدای خاصش به من گفت: مرا به بیمارستان سوسنگرد برسان. جای دیگری نرو! ها!  
گفتم: چشم.

وقتی به بیمارستان رسیدیم، با این که خون زیادی از پیشانی‌اش رفته بود و رمقی نداشت به من گفت: حسین! در اولین فرصت از پل سابله برای من خبر بیاور.

در بیمارستان، برای اطمینان، مدارکی را که داخل جیبش بود، برداشتم و با خود بردم. در همان مدارکش، چشمم به کارت خبرنگاری‌اش افتاد. آنجا فهمیدم که اسم او غلامحسین

افشردی است.»<sup>۱</sup>

محمد باقری در ادامه چنین گفته است:

«چیزی نگذشت که خودم را به بیمارستان رساندم. با دیدنش شوکه شدم. سرش به شدت ورم داشت. بیهوش بود، اما گه گاه چشم باز می کرد و چیزی زمزمه می کرد. یک بار احساس کردم می خواهد چیزی به من بگوید. سرم را به او نزدیک کردم. دیدم می گوید: پل سابله چه شد؟»<sup>۲</sup>

محسن رضایی می گوید:

«تا آن جا که حسن سالم بود، عملیات جلو می رفت. منتها همزمان با این که ایشان مجروح شد، عراق یک فشار خیلی سنگین از جنوب بستان آورد و از رودخانه سابله گذشت تا بلکه تنگه چزابه را از سمت سابله قطع کند. چون عملیات منطقه جنوبی موفق نشده بود، عراق تلاش کرد که از قسمت جنوب به قسمت شمال که حسن باقری ناظر آن منطقه بود، بیاید و آن را بگیرد. این جادر حقیقت کسی که می توانست راه گشایی کند، حسن باقری بود. به دوستان گفتم ببینید وضعش به چه صورت است. اگر الان می تواند از بیمارستان بیرون بیاید، ولو

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۱-۰۱۸-۸۹۱۰۶۱

۲. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، ۱۶ بهمن ۱۳۸۹



در حالی که دکتر بالای سرش هست، بیاوریدش تا در قرارگاه بنشیند. همین که آن جا از نزدیک ناظر باشد و هدایت بکند، الان می تواند کمک بکند و مسأله را حل کند.»<sup>۱</sup>

حسن باقری از پیشنهاد فرمانده سپاه استقبال کرد. این بود که علی رغم دستور پزشک و با سر بانداژ شده و تحمل درد شدید، در قرارگاه فرماندهی حاضر شد و به هدایت یگان های تحت امرش پرداخت. هر طور که بود، عملیات طریق القدس در تاریخ ۱۵ آذر ۶۰ با موفقیت کامل به انتها رسید.

## ۳ فصل سوم

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۱-۸۷۰۹۰۴-۶۱

حالا نوبت جبهه شمالی یعنی منطقه غرب دزفول بود. منطقه‌ای که در روزهای آغازین جنگ، توسط لشکرهای ۱۰ زرهی و ۱ مکانیزه عراق اشغال شده بود. یگان‌های این دو لشکر، طی ۶ روز نبرد، خود را به کرانه‌های غربی رودخانه کرخه رسانده و شهرهای شوش و دزفول را در خطر سقوط قرار داده بودند. وسعت منطقه مورد نظر، نسبت به عملیات طریق‌القدس بیشتر بود. روی همین حساب، سپاه پاسداران برای حضوری مؤثر، نیاز به گسترش سازمان رزم داشت.

سپاه تا آن زمان تنها دارای چهار تیپ پیاده بود و برای نقش‌آفرینی در عملیات آینده به بیش از ۱۰ تیپ نیاز داشت. وقت کم بود و کار بسیار. اما فرمانده سپاه، شاه‌کلیدی داشت که با آن قادر بود پیچیده‌ترین قفل‌ها را باز کند. آری، در این جا نیز یکی دیگر از توانایی‌های حسن باقری مجال بروز پیدا کرد. فتح‌الله جعفری می‌گوید:

«جست‌وجو برای یافتن افراد مناسب جهت فرماندهی تیپ، امر خطیر و حساسی بود که تنها از حسن باقری برمی‌آمد. او استاد کشف استعداد بود. اولین باری که شنیدم حسن می‌خواهد ۱۴-۱۵ تیپ درست کند برای فتح‌المبین، خیلی

جا خوردم. گفتم: پانزده تیپ؟ خیلی کار سنگینی است. آن موقع حد و اندازه ما این قدر بود. ما عقل مان به بیشتر از گردان نمی رسید. حسن رفت و سازمان تیپ را تعریف کرد.<sup>۱</sup> او در میان جوانان مستعد، شجاع و خوش فکر به دنبال افرادی بود که توانایی فرماندهی یک تیپ را داشته باشند. آن ها را کشف و به محسن رضایی معرفی می کرد. اعجاب آور است، اما او در عرض دو ماه، ۱۴ تیپ را سازمان داد. همه آن ها که در آن زمان دستی بر آتش داشتند، این موضوع را اذعان می کنند. قاسم سلیمانی یکی از این افراد است:

«بنیان گذار سازمان رزمی سپاه، او بود. او بود که تقریباً همه تیپ ها را راه اندازی کرد و محورها را تقسیم کرد؛ خصوصاً در عملیات طریق القدس و فتح المبین.»<sup>۲</sup>

نمونه دیگر، صحبت های مهدی زین الدین است:

«حسن باقری یکی از مبتکرین سازمان دهی سپاه بود. سازمان دهی را به جایی رسانده بود که دیگر از دسته، گردان، تیپ، لشکر و قرارگاه عبور کرده بودیم و در آن مقطع، تشکیلات سازمان دهی را در حد نیرو و قوا پی گیری می کرد...

۱. مصاحبه حضوری، ۲۰ دی ۱۳۸۳

۲. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۷-۷۵۰۰۰۰-۶۱

او نقش مؤثری در تکامل رزم سپاه داشت.»<sup>۱</sup>  
و البته غلامعلی رشید:

«شاید تا به حال کسی نگفته است که بسیاری از فرمانده لشکریایی که بعدها به شهادت رسیدند، انسان‌هایی بودند که شهید باقری آن‌ها را کشف و معرفی کرد و از فرماندهی کل سپاه برای آن‌ها حکم گرفت. وقتی از او سؤال می‌کردیم که به چه دلیل مثلاً شهید خرازی یا شهید زین‌الدین باید فرمانده لشکر باشند، ساعت‌ها دفاع می‌کرد و ثابت می‌کرد که آن‌ها قدرت، توانایی و کارایی لازم را دارند.»<sup>۲</sup>

عملیات فتح‌المبین نیز بر اساس اطلاعات دقیقی که از ماه‌ها قبل زیر نظر حسن باقری تهیه و تحلیل شده بود، طراحی شد. در این عملیات، او فرمانده قرارگاه نصر از طرف سپاه بود. در مرحله اول، از میان چهار قرارگاه عمل‌کننده، تنها قرارگاه نصر بود که در کمتر از نیم روز، به تمام اهدافش رسید. یکی از این اهداف تسخیر توپخانه بزرگ سپاه چهارم عراق بود. توپخانه‌ای که توسط تیپ ۲۷ محمدرسول‌الله (ص) و با فرماندهی احمد

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۱-۶۲۶-۶۲۰-۶۱

۲. مصاحبه حضوری، ۷ اسفند ۱۳۹۱

متوسلیان فتح شد. اما یکی از اهداف عمده عملیات، تپه‌های ابوصلیبی خات بود. بلندی‌هایی که سایت های ۴ و ۵ و نیز تأسیسات رادار را بر گرده خود داشت. این ارتفاعات از جمله اهداف قرارگاه فجر بود. فرماندهان عراقی نیز که برای این هدف، ارزش استراتژیک فوق‌العاده ای قائل بودند، با تراکم نیروی بسیار، تلاش‌های یگان‌های خودی برای آزادسازی ابوصلیبی خات را یکی پس از دیگری بی اثر می کردند.

حسن باقری که معتقد بود حمله از روبه‌رو، راه به جایی نمی‌برد و تصرف ارتفاعات رادار را آن‌چنان که خودش طراحی کرده بود، ممکن می‌دانست. مهدی زین‌الدین می‌گوید:

«همه فرماندهان می‌خواستند سایت را از جناح شوش بگیرند. شاید خود برادر محسن [رضایی] هم توجهش را بیشتر روی قرارگاه فجر گذاشته بود، ولی ایشان با فکر بازش، ابتدای عملیات بلافاصله به منطقه رفت و گفت که سایت را باید از محور خودمان یعنی قرارگاه نصر بگیریم.»<sup>۱</sup>

شامگاه ششم فروردین ۱۳۶۱ هوا تاریک و بارانی بود. ۶ گردان پیاده قرار بود با ۱۰ کیلومتر راهپیمایی، به ارتفاعات

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۱-۶۲۰۶۲۶-۶۱

رادار برسند. آن‌ها باید به گونه‌ای حرکت می‌کردند که بتوانند راس ساعت یک بامداد، به نقطهٔ حمله رسیده باشند. مشکل بزرگ، تاریکی هوا و بارش باران نبود. مشکل، مسیر بود. تپه ماهورهای یک‌شکل و تودرتو.

اضطراب و تردید، به جان فرماندهان افتاده بود. عبدالمحمد رئوفی نژاد فرمانده تیپ ۷ ولی عصر (عج) که گردان‌هایش را راهی عملیات کرده بود، از آن شب می‌گوید:

«شب عجیبی بود. جبههٔ عراق ساکت بود، سکوت محض. دشمن حتی یک تیر هم شلیک نمی‌کرد. این سکوت باعث شک ما شده بود. با خودم گفتم یا خواب‌شان برده و یا می‌خواهند غافل‌گیرمان کنند و البته مورد دوم به واقع نزدیک‌تر بود. مدام به بچه‌ها گوشزد می‌کردم که حواس‌شان را خوب جمع کنند.»<sup>۱</sup>

اما در قرارگاه فرماندهی، اوضاع نگران‌کننده‌تر بود. شب از نیمه گذشته بود و کمتر از یک ساعت دیگر باید عملیات شروع می‌شد، اما خبری از نیروهای عمل‌کننده نبود. بگذارید سرهنگ صیادشیرازی از فضای تشویش‌گرفته آن شب

برای‌مان بگوید:

۱. مصاحبه حضوری، ۲۵ بهمن ۱۳۹۳

«توی اتاق جنگ وحشت کردیم (کلمه وحشت به جاست). همه شروع به تجزیه و تحلیل روی نقشه کردند که اگر دشمن این کار را بکند، کارمان ساخته است. آن هم چطور کارمان ساخته است؟ یک عده نیرو را فرستاده‌ایم جلو، یک عده هم که این جا [جناح راست عملیات] هستند. دشمن می‌آید و هر دو را داغون می‌کند. دیگر برای ما نیرویی نمی‌ماند. حدود دهنیم یا یازده شب بود که دیدم همه نظر می‌دهند بهتر است بگوییم نیروها برگردند.»<sup>۱</sup>

به دلیل جلوگیری از لو رفتن عملیات، قرار بود تا زمانی که یگان‌های عمل کننده به ارتفاعات رادار نرسیده‌اند، تماس بیسیمی نداشته باشند. در قرارگاه، جمع زیادی از فرماندهان گرد هم آمده بودند، اما تنها صدایی که به گوش می‌رسید، صدای سکوت بود. فتح‌الله جعفری، فرمانده وقت زرهی سپاه، آن شب در قرارگاه حضور داشت:

«ساعت ۲:۱۰ صبح بود. یک دفعه حسن و رشید از جا بلند شدند و بدون آن که چیزی بگویند، سنگر قرارگاه را ترک کردند. سرهنگ صیادشیرازی با نگاه، آن‌ها را تا در خروجی بدرقه

۱. دهقان، احمد، ناگفته‌های جنگ، ۱۳۸۱، ص ۲۷۳

کرد. آن‌ها می‌خواستند این جو سنگین را به نوعی بشکنند. هر چند دلیل اصلی این خروج، خبرگیری از یگان‌های عمل کننده بود. حسن باقری شبکه بیسیم خارج از سنگر را فعال کرده بود. این شبکه مخابراتی قبلاً بر روی خودروی حسن آماده به کار شده بود. پنج دقیقه بعد آن‌ها مجدداً وارد سنگر شدند و در جای خود نشستند. پیک قرارگاه نصر با عجله وارد شد و از بالای سر آقارشید، برگه‌ای را به حسن باقری داد. او برگه را باز کرد و خواند، اما چیزی نگفت.<sup>۱</sup>

به حسن باقری خبر داده بودند که یگان‌های پیش‌رو به علت سختی مسیر، کمی دیرتر به هدف خواهند رسید. تحمل همه آن فشارهای روحی، بالاخره با اعلام آمادگی گردان‌های خط‌شکن جبران شد. در ساعت ۳:۲۵ بامداد و پس از اعلام رمز فرمانده قرارگاه کربلا، حسن باقری گوشی را در دست گرفت و رمز عملیات را اعلام کرد: بسم‌الله القاصم الجبارین، یا زهرا (س).

نیروهای خودی آن‌چنان که حسن در نظر داشت، نه از روبه‌رو که از جناح چپ دشمن، به او حمله کردند. کار به گونه‌ای پیش

---

۱. مصاحبه حضوری، ۱۳۸۳



رفت که با روشنایی هوا، هر سه هدف سایت ۴ و سایت ۵ و رادار آزاد شدند. در این خصوص، عزیز جعفری صحبتی دارد: «حسن باقری در عملیات فتح‌المبین حرکتی مثل عملیات حصر آبادان از خود نشان داد و باعث موفقیت کامل این عملیات شد. هدفی که به قرارگاه نصر داده شده بود، ارتفاع سایت و رادار در آن نبود. هدف ایشان دشت عباس و امامزاده-عباس و ارتفاعاتی بود که با یگان‌های تحت امرش در اولین فرصت تصرف کرد. وقتی قرارگاه فجر از محور شوش نتوانست پیشروی کند و ارتفاع سایت و رادار را بگیرد، حسن باقری پیشنهاد داد که ارتفاع سایت و رادار را دور بزند و از پشت، آن را تصرف کند. فرمانده کل سپاه موافقت کرد و ایشان با یگان‌های تحت امرش ارتفاع سایت و رادار را از محور شمالی دور زد و تصرف کرد.

با سقوط این ارتفاع، عملیات فتح‌المبین به پایان رسید و خیلی سریع عملیات جمع شد. اگر نبود گردش به چپ قرارگاه نصر و تصرف سایت‌ها، عملیات فتح‌المبین با شکست روبه‌رو می‌شد.»<sup>۱</sup>



عملیات فتح‌المبین در تاریخ ۸ فروردین ۱۳۶۱ با موفقیت صد درصد به پایان رسید و ۲۴۰۰ کیلومتر مربع از اراضی اشغالی غرب دزفول آزاد شد. حالا همه می‌دانستند عملیات بعدی با هدف آزادسازی خرمشهر صورت خواهد گرفت. این موضوع بیشتر از همه برای فرماندهان عراقی مسجل بود. چرا که نیروهای خودی طی دو عملیات پی‌درپی، مناطق شمالی و میانی خوزستان را آزاد کرده بودند و طبیعی بود که گام بعدی، حمله به ارتش عراق در بخش جنوبی خواهد بود.

برای حمله به دشمن، در میان طراحان سپاه و ارتش، دو دیدگاه وجود داشت. برخی اعتقاد داشتند که بایستی از شمال به جنوب و از طریق جاده اهواز - خرمشهر، به دشمن حمله کرد. اما گروهی دیگر، با اشاره به تجربیات ناموفق قبلی، معتقد بودند که کارآمدترین طرح، عبور از رودخانه کارون و رسیدن به جاده اهواز خرمشهر است. یعنی حرکتی شرقی غربی. محسن رضایی می‌گوید:

«حسن باقری ذهن خیلی خوبی داشت. بسیار بادقت، بانظم و مسلط به طرح بود. دست به قلم هم بود و در نوشتن، مهارت

داشت. حسن، بیش از دوستان دیگر، نظرش روی کارون بود. بعضی از دوستان، ابهام داشتند، ولی او بیشتر از همه مرا در این ایده همراهی کرد. در حقیقت، همراهی ایشان برای به کرسی نشاندن این فکر، خیلی مؤثر بود.<sup>۱</sup>

بگذارید محمدابراهیم همت نیز از توانایی حسن در طراحی عملیات بگوید:

«حسن باقری وقتی طرح عملیاتی را توجیه می‌کرد، بدون شک در اولین شرح، انسان می‌پذیرفت و مطلب برایش جا می‌افتاد. انسان حس می‌کرد آن چه او می‌گوید، به همه جوانب و گوشه و کنارش پی برده است. حرف از روی هوا، از روی عدم شناخت و عدم تجربه و تخصص نیست. به محض این که روی عملیات صحبت می‌شد و می‌خواست از محاسن و معایب عملیات بگوید، به قدری خوب مطلب را جا می‌انداخت که شاید در کمتر فرماندهی سراغ داشته باشیم. حتی در جلسه‌ای که بحث مانور عزیزان ارتش بود، همیشه حرفش مصداق داشت. کسی جلوتر از او حرف نمی‌زد و این نشانه تدبیر و مدیریت او بود.»<sup>۲</sup>

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۲۷-۸۹۰۰۰۰-۶۱  
 ۲. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۱-۶۲۰۶۰۶-۶۱

و حجت‌الاسلام علی سعیدی شاهد مثال می‌آورد:

«در آخرین جلسه توجیه عملیات بیت‌المقدس، همه فرماندهان قرارگاه‌ها از سپاه و ارتش حضور داشتند. همگی طرح مانور خود را توضیح دادند و برادر محسن رضایی و صیاد شیرازی هم نظرات‌شان را بیان کردند. جالب بود که صحبت‌های حسن باقری را برای آخر گذاشتند. وقتی حسن باقری بلند شد، همه ناخودآگاه صلوات فرستادند. این نشان می‌داد که همه نسبت به ایشان دید ویژه و خاصی داشتند. شخصیتش همه را تسخیر کرده بود. همه مشتاق بودند نظر حسن باقری را بشنوند.»<sup>۱</sup>

حالا خلقت حسن باقری با همه استعدادهای اعجاب‌آورش، به پایان رسیده بود. وقتی یک‌یک بزرگان جنگ که در میدان نبرد، برای این سرزمین آبرو آورده‌اند، به احترام حسن، کلاه از سر برمی‌دارند، یعنی اتفاق نادری رخ داده، اتفاقی که زیباتر از همه در کلمات مقام معظم رهبری منعکس شده است:

«شما ملاحظه می‌کنید یک جوانی وارد میدان جنگ می‌شود در حالی که از مسائل نظامی هیچ اطلاعی ندارد و وارد نیست،

۱. علامیان، سعید، روایت زندگی حسن باقری، ج ۳، ص ۸۱

در ظرف یک سال، یک سال و نیم، دو سال تبدیل می‌شود به یک استراتژیست نظامی؛ این خیلی مهم است. خب، شما الان در حالات شهدا و سرداران بزرگ و مانند اینها که نگاه می‌کنید، مثلاً فرض کنید شهید حسن باقری من باب مثال، بلاشک یک طراح جنگی است. هر کس منکر این معنا باشد، اطلاع ندارد؛ و الا کسی اطلاع داشته باشد، خواهد دید که واقعا این جوان بیست و چند ساله، یک طراح جنگ است. کی؟ در سال ۱۳۶۱؛ کی وارد جنگ شده است؟ در سال ۱۳۵۹. این مسیر حرکت از یک سرباز صفر به یک استراتژیست نظامی، یک حرکت بیست ساله، بیست و پنج ساله است؛ این جوان در ظرف دو سال این حرکت را کرده است! این خیلی نکته مهمی است.»<sup>۱</sup>

طرح عبور از رودخانه، با این که دشمن را غافل گیر می‌کرد، اما ضریب ریسک بالایی داشت و بنابر این نیازمند شناسایی‌های پرتعداد و دقیق بود. در این جا نیز چشم امید فرماندهان به تلاش‌های حسن باقری بود. فرمانده کل سپاه در این خصوص می‌گوید:

«بعد از عملیات فتح‌المبین، به حسن باقری گفتم تو دیگر

۱. پایگاه اینترنتی مؤسسه شهید حسن باقری

هیچ کاری نکن. باید تمام وقتت را بگذاری، از سوسنگرد تا خرمشهر، تمام منطقه بیت‌المقدس را شناسایی کنی تا وقتی نیروها سازماندهی‌شان را تکمیل می‌کنند و برمی‌گردند، بهانه‌ای به اسم اطلاعات وجود نداشته باشد. حسن برای تمام محورهای تیم شناسایی درست کرد و شناسایی‌ها را فعال کرد.<sup>۱</sup> البته از همان ماه‌های اول جنگ، تمامی محورهای جنوب، توسط حسن باقری و تیم‌های شناسایی مرتبط با او، رصد می‌شدند. اما از فروردین ۶۱، این شناسایی‌ها با دقت بیشتر و در جهت یافتن راهکارهای عملیاتی ادامه یافت. طبق طرح، قرار بود یگان‌های خودی بعد از عبور از رودخانه، فاصله رودخانه تا جاده آسفالت اهواز خرمشهر را طی کرده و آن‌جا با دشمن، درگیر شوند. این فاصله بسته به محورهای مختلف بین ۱۵ تا ۲۰ کیلومتر بود. از آن‌جا که قرار بود این مسیر، خاموش و بدون درگیری طی شود، همهٔ دغدغه حسن، یافتن راهکارهای مطمئن و خالی از خطر بود. حسین همدانی از جدیت حسن باقری در این خصوص خاطره‌ای دارد:

«حسن باقری به ما مأموریت شناسایی کارون تا جاده خرمشهر

۱. غلامیان، سعید، روایت زندگی حسن باقری، ج ۳، ص ۸۱

را داد و گفت: هر صبح به این جا می آیم و گزارش می خواهم. می گفت: همدانی! باید دستت به جاده آسفالت خرمشهر بخورد. نیا یید بگو یید یک کیلومتر دو کیلومتر جلو رفتیم. هر وقت دست تان را به جاده آسفالت زدید، آن وقت می توانم بگویم این بخش از مأموریت تمام شده است.

هشتونیم صبح هر روز که از آن طرف کارون بر می گشتیم، می دیدیم نشسته و منتظر ماست. همین که می رسیدیم، می پرسید چه کار کردید؟ صحبت های مان را یادداشت می کرد و گزارش ها را می گرفت. کار سختی بود. از کنار رود کارون، چهارده کیلومتر در عمق می رفتیم و از مواضع دشمن رد می شدیم. هر شب می رفتیم و می آمدیم. می گفتیم آقا ۵۰۰ متر نزدیک تر شدیم، ماشینها را می شمردیم و می گفتیم در هر دقیقه این تعداد ماشین تردد می کند.

یادم هست یک بار که از شناسایی برگشتیم و او طبق معمول گفت فردا باید ادامه بدهید و جلو بروید، گفتم: حسن آقا، کف پای بچه ها تاول زده و خونابه دارد.

بچه ها را جمع کرد، سوزن آورد، به تاول های شان سوزن زد و خونابه ها را تخلیه کرد. بعد گفت: پاهای تان را پانسمان کنید و

شب به شناسایی بروید.

آن قدر رفتیم و آمدیم تا این که به جاده اهواز خرمشهر دست زدیم.<sup>۱</sup>

تمرکز حسن باقری بر روی مسأله شناسایی، در حالی بود که او فرماندهی قرارگاه نصر را نیز برعهده داشت و باید حساس ترین محور عملیات را فرماندهی می کرد.

عملیات بیت المقدس در ساعت ۳۰ دقیقه بامداد دهم اردیبهشت ۱۳۶۱ و توسط سه قرارگاه قدس، فتح و نصر آغاز شد. قرارگاه قدس از شمال به جنوب می زد و قرارگاه های فتح و نصر که مأموریت اصلی را برعهده داشتند، بایستی با یک حرکت شرقی غربی، از رودخانه کارون می گذشتند، به جاده می رسیدند و به سمت مرز، پیشروی می کردند.

قرارگاه نصر در شمال خرمشهر عمل می کرد و قرارگاه فتح در شمال قرارگاه نصر. یگان های تحت امر این دو قرارگاه، طی دو مرحله و طی ۱۹ روز نبرد بی امان، از جاده عبور کرده و به مرز رسیدند.

اما درست در گام آخر، بروز یک مشکل، کام فرماندهان قرارگاه

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۳-۶۲۱۱۰۰-۶۱



کربلا را تلخ کرد. نزدیک به ۲۰ روز از آغاز عملیات می گذشت. آن چه در این ۲۰ روز بر نیروهای خودی رفت، راهپیمایی های طولانی بود، نبردهای نابرابر بود و تحمل سنگینی پاتک های پی در پی دشمن. دیگر توانی برای نیروها نمانده بود تا بتوانند حساس ترین قسمت ماجرا یعنی محاصره و فتح خرمشهر را انجام دهند. کم کم مخالفت فرماندهان تیپ ها با ادامه عملیات بیشتر و علنی تر شد. احمد غلامپور می گوید:

«در مرحله آخر، کار به مشکل خورد. جلسه تصمیم گیری برای تداوم عملیات در قرارگاه نصر برگزار شد. همه فرماندهان خسته بودند. نظرشان توقف عملیات و بازسازی یگان ها بود. جمع بندی انجام شد. حسن باقری بلند شد. پای نقشه رفت و آخرین وضعیت را شرح داد و گفت یک گام تا خرمشهر بیشتر نمانده، کجا می خواهیم برویم؟ ما به خدا، این ملت و امام تعهد داریم، گفته ایم تا شهادت هستیم. خرمشهر در محاصره ماست، چطور برگردیم؟

با صحبت های حسن باقری، سکوت بر قرارگاه حاکم شد. بعد ادامه داد با کدام رو برگردیم؟ ما تا خرمشهر را آزاد نکنیم،

نمی‌رویم.»<sup>۱</sup>

قاسم سلیمانی، دیگر شاهد آن جلسه است: نظر همه فرماندهان این بود که باید عملیات را متوقف و یگان‌ها را بازسازی کنیم. این نظر، نظر درستی بود. جلسه داشت جمع‌بندی می‌شد که تمام شود. در این موقع حسن بلند شد و گفت: خرمشهر در محاصره است، شما می‌خواهید برگردید؟

با صحبت حسن، همه سرشان را پایین انداختند. بعد گفت: تا خرمشهر را آزاد نکنیم، نمی‌روم. نظر همه فرماندهان عوض شد.»<sup>۲</sup>

تلاش حسن باقری تنها به متقاعد کردن فرماندهان محدود نشد. او در جمع نیروها نیز حاضر می‌شد و آن‌ها را برای ادامه عملیات، تحریک و تشویق می‌کرد. فرمانده تیپ ۷ ولی عصر (عج) می‌گوید:

«پیش حسن رفتم و گفتم بچه‌ها خسته شده‌اند و من نتوانستم آرام‌شان کنم. آن‌ها می‌خواهند به مرخصی بروند. اگر صلاح می‌دانی، خودت بیا و برای‌شان صحبت کن. او قبول

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۱-۶۱۹۰۶۱-۶۱  
 ۲. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۸-۶۱۰۰۰۰-۶۱

کرد و به محل استقرار گردان‌ها آمد و برای نیروها صحبت کرد. عجیب بود. سخنرانی حسن آن قدر خوب و تأثیرگذار بود که بعد از صحبت‌های حسن، همه مشتاق ادامه عملیات شده بودند. یادم هست در آن جلسه، حسن نامهٔ یک دخترپچه را خواند که خطاب به رزمندگان نوشته بود. این نامه به کلی فضای جلسه را عوض کرد.»<sup>۱</sup>

مرحله پایانی عملیات آغاز شد. یگان‌های تحت امر حسن باقری، جاده شلمچه را بستند و خود را به ارون‌درود رساندند. با این کار، عراقی‌های داخل خرمشهر عملاً در محاصره افتادند. تلاش‌های بی‌شمار دشمن برای گریز از محاصره نتیجه نداد و خرمشهر در ظهر سوم خرداد ۶۱ آزاد شد.

ماجرای عملیات بیت‌المقدس خاتمه یافته بود، اما طراحان و فرماندهان به این نتیجه رسیده بودند که نباید فرصت سازماندهی و تجدید قوا به ارتش عراق داد. روی این حساب، کار شناسایی منطقه شرق بصره را آغاز کردند.

این اولین بار بود که عملیات بزرگی در داخل خاک عراق انجام می‌شد. قرار بود عملیات، در شمال غربی خرمشهر و در منطقه

---

۱. مصاحبه حضوری، ۱۴ بهمن ۱۳۹۱

عمومی شلمچه اجرا شود. یکی از تفاوت‌های چشمگیری که این عملیات با عملیات‌های قبلی داشت، در موضوع شناسایی بود. در این جا ما وارد سرزمینی می‌شدیم که متعلق به دشمن بود و هیچ شناختی از آن نداشتیم. این مسأله اقتضا می‌کرد که شناسایی‌ها دقیق‌تر و با صرف زمان بیشتری صورت گیرد. چیزی که در عمل، تحقق نیافت. همین موضوع، حسن باقری را نگران می‌کرد. چرا که هیچ‌کس مانند او شناسایی از زمین و دشمن را جدی نمی‌گرفت. محمد باقری در همین خصوص خاطره‌ای دارد:

«نزدیک عملیات بود. آن روز اتفاقاً در قرارگاه نصر بودم. به همراه ایشان به مقر یکی از یگان‌ها رفتیم. ایشان از مسؤولین یگان، گزارش خواست. گفت: شناسایی‌های‌تان را توضیح دهید. گردان‌هایتان را از کدام محورها می‌خواهید ببرید؟ آن‌ها توضیح دادند که رفتیم به میدان مین خوردیم و نشد. گفت: فردا شب، عملیات است. شما دارید شوخی می‌کنید؟ فردا شب می‌خواهید پنج گردان سیصد چهارصد نفره را ببرید به کشتن بدهید؟ تا شناسایی نرفتید، تا میدان مین را باز نکردید و نتوانستید پشت سنگر دشمن بروید، مگر ممکن

است گردان ببرید؟

باز شروع کردند که به خدا چند بار شناسایی رفتیم، فلان تیم رفت نتوانست. تیم فلانی هم نتوانست. فرمانده تیپ، جانشین، مسؤول اطلاعات و رییس ستاد تیپ، پنج مقام اول تیپ حضور داشتند. گفت: هر پنج نفرتان امشب یک تیم اطلاعات را به سرپرستی خودتان برای شناسایی ببرید. یا در این شناسایی شهید می‌شوید یا راهکار پیدا می‌کنید و فردا شب، گردان‌ها را می‌برید، یا این که راهکار پیدا نمی‌شود و متوجه می‌شویم که راهکار عملیاتی نیست و عملیات را از این محور منتفی می‌کنیم. بدون راهکار نمی‌توانیم برویم.

بعد گفت: فردا ساعت هفت صبح بچه‌های بسیج را جمع کنید، می‌خواهم بیایم سخنرانی کنم. در این سخنرانی ممکن است دو جور حرف بزنم، اگر شناسایی رفته و تلاش‌تان را کرده باشید، از شما در این سخنرانی تمجید می‌کنم و نقاط قوت شما را خواهم گفت، اگر شناسایی درست نکرده باشید، به بسیجی‌ها می‌گویم فرماندهان‌تان می‌خواهند امشب شما را به کشتن بدهند.

فردایش صبح زود نماز خواندیم و به مقر آن تیپ رفتیم. دیدیم

هر پنج تیم به شناسایی رفته و برگشته‌اند. چهار تیم موفق شده و راهکار عملیاتی پیدا کرده بودند. یکی از تیم‌ها هم یک زخمی داده و راهکار ناقص پیدا کرده بود. آن راهکار ناقص را حذف کردند و آن گردان را به عنوان احتیاط گذاشتند. بقیه چهار گردان دیگر هم از راهکارهای‌شان به عملیات رفتند.<sup>۱</sup>

عملیات رمضان تحت فرماندهی مشترک سپاه و ارتش، در شامگاه ۲۲ تیر ۱۳۶۱ آغاز شد و طی ۵ مرحله، در ۲۷ مرداد به پایان رفت. این عملیات علی‌رغم جان‌فشانی‌های بسیار، با شکست روبه‌رو شد. در این عملیات نیز حسن باقری فرماندهی قرارگاه نصر را برعهده داشت. این شکست سنگین، برای همه فرماندهان و تک‌تک رزمندگان، تلخ و ناراحت‌کننده بود، اما اسناد و شواهد به جا مانده به خوبی نشان می‌دهد که حسن باقری بعد از عملیات رمضان، حسن باقری دیگری شد. آن شور و نشاط همیشگی، دیگر در چهره‌اش نبود. شهادت بسیجی‌ها، پاسداران و سربازانی که بی‌هیچ چشم‌داشتی مخلصانه جنگیده بودند، او را عذاب می‌داد. در آن روزها، خلوت‌های حسن، سخت و طاقت‌فرسا بود. همسرش می‌گوید:

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۵۷-۸۹۰۰۰۰-۶۱

«حین یکی از عملیات‌ها، چند ساعتی به خانه آمد. حالش خیلی بد بود. گویا یکی دو تا عکس خیلی تلخ دیده بود. برایم توصیف کرد که امروز عکسی از یک دشت دیدم که بچه‌های ما مثل گُل روی زمین افتاده بودند. گفت: این من هستم که نقشه عملیات را می‌کشم. این من هستم که فرمان عملیات می‌دهم. چه کسی می‌تواند به من اطمینان بدهد که مسؤولیت کشته شدن این بچه‌ها، این سربازهای امام زمان متوجه من نیست؟

بعد به شدت گریه کرد و گفت: اگر روز قیامت فقط بچه‌ی یکی از آن‌ها جلویم را بگیرد که تو آن‌جا چه کاره بودی که پدر من شهید شد، جواب بچه‌ها را چه بدهم؟ این تنها موردی بود که پیش من گریه کرد و با صراحت گفت: از خدا بخواه من هم نمانم.

آن شب احساس کردم که او جزو فرماندهانی است که نمی‌تواند بدون سربازهایش بماند.<sup>۱</sup>

قرارگاه او در عملیات رمضان، قرارگاه احتیاط بود. با این وجود، در میان فرماندهان ارشد، بیشتر از همه در خط مقدم حضور

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۸-۰۸۲۹-۹۲-۶۱

داشت. این را مهدی باقری شهادت می‌دهد:

«خاطره‌ای که همیشه در ذهنم هست، پاتک شدید دشمن در پاسگاه زید بود. تا حدی که مانع رفتن مسؤولین [یگان خودم] به خط می‌شدم. اما او بدون اطلاع، شبانه با موتور رفته بود و در آن شدت آتش تانک‌ها و توپخانه دشمن، تمام طول خط و خاکریزها را گشته بود. یک موقع دیدم حسن تنها با موتور آمد، با سر و وضع خاکی و چفیه‌ای دور گردنش. با ناراحتی گفتم: حسن، کجا بودی؟ این چه وضعی است؟

گفت: توی خط نرفتم.

بعد که سر حرف باز شد، گفت: درست زیر پاسگاه که مرتب آتش می‌آمد، عده‌ای از بچه‌ها را دیدم توی یک سنگر روباز نشسته و دعای توسل می‌خوانند. برایم خیلی عجیب بود.

ولی برای من عجیب‌تر از آن، شجاعت و شهامت خود حسن بود. این که خودش حضور پیدا می‌کرد تا با توجه به مشکلات بچه‌های خط، تصمیم بگیرد. حسن، فرمانده قرارگاه‌نشین و [فقط] کنترل‌کننده با بیسیم نبود.»<sup>۱</sup>

اگر می‌خواهید بدانید که در آن روزها به حسن باقری چه می

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۲-۰۶۲۰۷۰۶-۶۱



گذشت، پای صحبت خودش بنشینید تا با عمق دردهای او آشنا شوید. در این جا حسن بعد از شکست عملیات، با گروهی از فرماندهان گردان سخن می‌گوید:

«چرا کار ما دارد عوض می‌شود. نکند خدای نکرده ما جنگیدن را به عنوان یک حرفه به‌اش نگاه بکنیم. یعنی نکند حس بکنیم که کار ما جنگیدن است. حالا می‌خواهد این جنگ به پیروزی منتهی بشود یا نشود. این جنگ، معنویت درش باشد یا نباشد. می‌خواهد این جنگ با توسل و توکل به خدا انجام بشود، می‌خواهد نشود. حالا ما شدیم کسی که فکر می‌کنید قدرتمندی غیر از شما نیست و هر جا برسیم می‌بندیم، می‌زنیم، می‌کشیم، خفه می‌کنیم و کاری نداریم که حالا واقعاً یاری خدا بوده، توجه امام زمان بوده، این‌ها دیگه نه. گردان توی خط بوده، فرمانده گردان ول کرده رفته اهواز، حمام. این‌ها واقعیت است برادرها. اگر از جنگ خسته شدیم، ول کنیم برویم. هر کس می‌خواهد برود، برود. هیچ کس را به زور نگه نمی‌داریم. ایشان (محسن رضایی) بداند اگر ۱۰ نفر دارد، این ۱۰ نفر ایستاده‌اند تا کشته بشوند. جوّی در ما به وجود آمده که از مرگ می‌ترسیم. از خودم بگیر تا بقیه. این

جو را باید یک انقلابی کرد، عوضش کرد. من نمی فهمم. [قبلاً] یک نیرویی می آمد، ۸ ماه می ایستاد. مگر بچه های تبریز نبودند توی سوسنگرد؟ چه جوری است که ۲۵ روز از عملیات گذشته، جو مرخصی می افتد تو ذهن آدم؟ این چه بدبختی است که ما را گرفته؟ هیچ یادمان نیست که چقدر جنازه های مان جلو است؟ یک عملیات، خدا ما را به حال خودمان وا گذاشت، ببینید چه کردید. نقاط قوت ما در عملیات های قبلی چی بود؟ یکی شناسایی خوب بوده، شناسایی نقاط ضعف دشمن بوده، تلاش واقعی که همه نفرات داشتند برای این که کار به ثمر برسد. [حالاً] به گروه شناسایی می گویی بابا برو به خندق دشمن برس. می گوید دیگر بیش از این نمی شود رفت. یعنی برای ما شهید دادن در شناسایی، سخت شده، ولی خیلی راحت شده که ۳۰۰ تا جنازه را توی عملیات بگذاریم وسط معرکه و بیاییم عقب. کار کردن قبل از عملیات خیلی سخت شده، ولی تلفات دادن داخل عملیات خیلی ساده شده. هیچ به روی خودمان هم نمی آوریم. هنوز مطالب این عملیات در داخل مردم به صورت کامل منعکس نشده. الان می روید داخل مردم، برای مردم علامت سؤال است که جنازه بچه های ما کجاست؟ اول جنگ بچه های تبریز توی دهلاویه ۷۰ تا شهید

دادند. خدا شاهد است همه تن‌شان می‌لرزید. حالا ۱۰۰۰ تا، ۲۰۰۰ تا، ۳۰۰۰ تا، اصلاً انگار نه انگار. اگر فردا به ما بگویند ۱۰۰ هزارتا، اصلاً ۱ با ۱۰۰۰ برای مان فرق ندارد. گردان داغون شده. فرمانده گردان خیلی سر و بر و گنده و سرحال. آقا، تو کجا بودی که همراه گردانت نبودی؟ اگر قرار است که گردان، با بیسیم هدایت بشود، خوب همه بیسیم‌ها را می‌آوریم توی مقر تیپ. خب، بهتر می‌توانیم هدایت کنیم. بدبختی، می‌بینیم که فرمانده گردان، عقب ایستاده.

تخریب‌چی آمده می‌گوید آقا! معبر یک گردان را باز کردیم. به فرمانده گردان می‌گوییم آقا معبر ۳۰۰ متر دست چپ است. بیاور نیرو را از سمت چپ، از توی معبر میدان مین ببر. بعد آمده به بچه‌ها می‌گوید کسی داوطلب است که برود توی میدان مین. این است فرمانده گردانی؟ من نمی‌دانم فرمانده گردانی که خیلی راحت می‌نشیند می‌گوید که ۴ صبح بود که یک لودر پیدا شد، من خاکریز را شکافتم رفتم. این چه جوری طاقت داشته تا ۴ صبح با یک گردان تماس داشته، ۴ صبح [تماسش] با آن یک گردان هم قطع شده. توقع دارید معجزه هم بشود؟ بغداد را هم بگیریم؟ باید شما توی خط باشید. آره

شهید بدهیم، ولی حالا تیپ سر جایش است، گردان‌ها سر جایشان هستند، ولی ۱۶۰ تا برادر ما داریم که دم کانال، اسیر شدند و تانک رفت روی‌شان. من خودم جوابی ندارم برای روز قیامت. اگر برادرها جواب دارند، خوش به حال‌شان. اگر ما آن روز می‌دانستیم که آن گردان در آن وضع است و آن جور محاصره شده، به کی قسم که شاید یک گردان تانک وارد عمل می‌کردم، برای آن که آن گردان را بکشیم بیرون. ما ۱۰ صبح خبردار شدیم. آقا به کی بگوید آدم؟»<sup>۱</sup>

□

در روز بیست‌وهفتم شهریور ۱۳۶۱ او صاحب فرزند شد. به دنیا آمدن نرگس، شاید تنها خبر خوشی بود که در ایام تلخ بعد از عملیات رمضان، دریافت می‌کرد. او در یادداشت‌های آن روزش می‌نویسد:

«خداوند تعالی در ساعت ۲۰ یک دختر به زندگی ما عطا کرد. اسمش نرگس است. فکر می‌کردم که لطف خداوند شامل حال ما شود، ولی نه به این کیفیت (شُكْرًا لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ).»<sup>۲</sup>

بعد از عملیات رمضان، قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیاء (ص)

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، فایل صوتی، کد: ۱۹.

۲. دهقان، احمد، روزنوشت، ۱۳۹۲، ص ۳۸۱.

تشکیل شد. در واقع، خاتم‌الانبیاء (ص) یک قرارگاه مادر بود که سه قرارگاه کربلا، نجف و حمزه زیر امر آن فعالیت می‌کردند. قرارگاه کربلا جبهه‌های جنوب را مدیریت می‌کرد. قرارگاه نجف، به کار جبهه‌های غرب می‌پرداخت و قرارگاه حمزه، در شمال غرب کشور فعال بود. در آن مقطع، حسن باقری به‌عنوان فرمانده قرارگاه کربلا منصوب شد:

«درست یک سال از فرماندهی برادر حسن در صحنه‌های جنگ جنوب می‌گذشت. او بسیار باتجربه‌تر و کارآزموده‌تر از سابق شده بود و از طرف فرماندهی کل سپاه به فرماندهی قرارگاه کربلا و جانشین فرماندهی کل در این قرارگاه منصوب شد.»<sup>۱</sup>

عملیات نیمه‌گسترده محرم، عملیات بعدی بود که با فرماندهی مستقیم حسن باقری، در ارتفاعات مرزی شرفانی و زبیدات به اجرا درآمد. این عملیات در دهم آبان ۱۳۶۱ و با حضور چهار تیپ پیاده از سپاه و یک تیپ از ارتش شکل گرفت. در این عملیات که در سه مرحله و با موفقیت کامل صورت گرفت، ۷۰۰ کیلومتر مربع از خاک ایران و ۳۰۰ کیلومتر مربع از خاک

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۲-۶۲۰۰۰۰-۶۱

عراق آزاد شد.

بعد از عملیات محرم، حسن باقری از قرارگاه کربلا جدا و به‌عنوان جانشین فرمانده کل سپاه در قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبياء (ص) معرفی شد. این قرارگاه، در منطقه چنانه و در نزدیکی تنگه برقازه قرار داشت.

حالا همه برای اجرای یک عملیات گسترده دیگر آماده می‌شدند و این بار میدان نبرد، وادی فکه بود. عملیاتی که بعدها به والفجر مقدماتی معروف شد.

## ۴ فصل چهارم

اجازه دهید قبل از روایت آخرین روزهای زندگی حسن باقری، با سرزمینی که خون پاک او را مکید، آشنا تر شویم. بد نیست بدانیم که فکه شمالی، از آغاز جنگ تا بهمن‌ماه ۱۳۶۱، چه حوادثی را پشت سر گذاشته است.

فکه شمالی یکی از محورهای اصلی تهاجم سراسری دشمن در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ بود. در آن روز، لشکر ۱ مکانیزه ارتش عراق، با تصرف پاسگاه فکه و با تکیه بر جاده فکه به سایت، پیشروی خود را برای رسیدن به شهر شوش آغاز کرد. مقاومت یک گروه رزمی از تیپ ۳۷ زرهی، گردان پیاده ۱۳۸ و نیروهای پراکنده سپاه در برابر هجوم گسترده دشمن، بیشتر از ۶ روز به درازا نکشید. یگان‌های متجاوز، در ششم مهر ۱۳۵۹ به کرانه غربی رودخانه کرخه رسیدند، اما پایمردی مدافعان شوش اجازه عبور از رودخانه را به عراقی‌ها نداد. دشمن در این حمله، ضمن ۷۰ کیلومتر پیشروی، دشت فکه را پشت سر گذاشت، از برقازه و چنانه عبور کرد و سایت‌های ۴ و ۵ و تأسیسات رادار را در کنترل گرفت.

این منطقه، ۱۸ ماه در اشغال متجاوز بود. تا این که در فروردین ۱۳۶۱ و طی عملیات فتح‌المبین، بخش عمده‌ای از آن آزاد شد و دشمن تا غرب رودخانه دویرج عقب‌نشینی کرد. البته در آن عملیات، پای نیروهای خودی به فکه نرسید، آن‌ها طبق برنامه، بر تنگه برقازه مسلط شدند و همان‌جا ماندند، اما عراقی‌ها که زمین‌های وسیعی را از دست داده بودند، برای تشکیل یک

خط پدافندی مطمئن، فکّه شمالی را تخلیه کردند. در اردیبهشت ۱۳۶۱، همزمان با عملیات بیت‌المقدس، عملیات محدودی توسط قرارگاه مشترک فجر، در منطقه غربی برقازه صورت گرفت. فرماندهان با این عملیات فریب، در پی آن بودند که از انتقال یگان‌های دشمن که در فکّه مستقر بودند، به منطقه عملیاتی بیت‌المقدس جلوگیری کنند. تپه‌های ۱۸۱ و ۱۸۲ واقع در غرب بلندی‌های رقابیه و برقازه اهداف این عملیات معرفی شدند. عراق بعد از عملیات فتح‌المبین، این تپه‌ها را از دست داده بود. اما وقتی مطمئن شد که ایرانی‌ها قصد پیشروی بیشتر ندارند مجدداً آن‌ها را اشغال کرد. عملیات مذکور در دو مرحله و همزمان با مراحل اول و دوم عملیات بیت‌المقدس به اجرا درآمد که در مرحله اول، با شکست روبه‌رو شد و در مرحله دوم به پیروزی رسید. ماجرای سوم برمی‌گردد به بهار ۱۳۶۱. بعد از عملیات بیت‌المقدس و فرار فضاحت‌بار ارتش عراق از خرمشهر، صدام حسین طی یک حرکت تبلیغی اعلام کرد که در جهت اجرای آتش‌بس، داوطلبانه تمامی مناطق اشغالی را تخلیه می‌کند و به مرزهای بین‌المللی باز می‌گردد. در همین راستا، ارتش



عراق تنها بخشی از زمین‌هایی را که تصرف کرده بود، ترک کرد. از جمله مناطقی که مشمول عقب‌نشینی دشمن شد، همین فکّه شمالی بود. در این جا دشمن، بخشی از فکّه را رها کرد و تا پشت رودخانه دویرج عقب نشست. ارتش از موقعیت به‌دست آمده سود برد و لشکر ۱۶ زرهی را در آن جا مستقر کرد. بنابر این در زمستان ۱۳۶۱ نیروهای ارتش، در فکّه شمالی خط پدافندی داشتند.

به عملیات والفجر مقدماتی برگردیم و واپسین روزهای زندگی حسن را در بهمن ماه ۱۳۶۱ مرور کنیم. قرار بود عملیات، در منطقه فکّه اجرا شود، اما این که عملیات از فکّه شمالی آغاز شود یا فکّه جنوبی، در میان فرماندهان محل اختلاف بود. تردید حسن باقری در خصوص اجرای عملیات در فکّه جنوبی و از طریق رملستان، او را وادار می‌کرد که با انجام شناسایی‌های گسترده، بهترین راهکارها را انتخاب کند. شاهدان ماجرا توضیح می‌دهند. فتح‌الله جعفری:

«تصمیم گرفته شد که در استان‌های عماره و نیسان عراق که منابع نفتی وسیعی داشت، عملیات شود. در این بین، عمده اشکال، عدم شناسایی در عمق این مناطق بود. رابط نیروی

هوایی می گفت امکان تهیه عکس هوایی نداریم. این در حالی بود که فرماندهی کل، از عمق مواضع دشمن بی اطلاع بود. برای رفع این مشکل، شناسایی‌ها، پرتعداد و در همه محورها زیر نظر حسن باقری در حال انجام بود.<sup>۱</sup>

محمد باقری می گوید:

«بحث‌مان این بود که عملیات والفجر مقدماتی قابل عمل هست یا نه. شهید باقری تردید داشت. چون هر جا شناسایی می‌رفتیم، به نتیجه نمی‌رسیدیم. در رمل‌ها جای پای‌مان می‌ماند. عرض مواضع هم به شدت افزایش پیدا کرده بود. رمل که تمام می‌شد، به دشت می‌رسیدیم. عراقی‌ها دوردیف کانال کنده بودند. قبل از کانال، بین دو کانال و بعد از کانال، سیم خاردار و مین و آب انداخته بودند.»<sup>۲</sup>

عبدالحمید ساعتچی چنین گفته است:

«برای عملیات والفجر مقدماتی، ارتش اصرار داشت که از جبل حمرین عمل کنیم. اما بعضی از نیروهای سپاهی، به خاطر موفقیتی که در بعضی از عملیات‌ها از مسیر رمل به دست آمده بود، نظرشان این بود که این بار هم از مسیر رمل به دشمن

۱. مصاحبه حضوری، ۱۳۸۳

۲. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۵۷-۸۹۰۰۰۰-۶۱

حمله کنند. حسن، مخالف بود. می‌گفت از رمل نمی‌شود؛ چون دشمن هوشیار شده، باید از راهکارهای دیگر استفاده کرد.<sup>۱</sup>  
محمد باقری در ادامه می‌گوید:

«منطقه دیگری که قابل عملیات بود، شمال فکّه به سمت زبیدات و ارتفاعات فوقی بود تا بتوانیم از [طریق] ارتفاعات به دشت مسلط شویم. بحث این بود که در ارتفاعات، پیدا کردن شیار راحت‌تر از دشت فکّه است. اختلاف داشتیم. یک راه این بود که از روی حمربین پایین بیاییم و به جبل فوقی برویم. راه دیگر این بود که از فکّه برویم و از بین این دو، پشت هر دو را بزنییم. اما دربارهٔ این که آیا فوقی و حمربین به هم متصل هستند یا نه، ابهام داشتیم. نقشه‌ها و عکس‌های هوایی گویا نبود. از زوایای مختلف می‌خواستیم ببینیم که آیا دو ارتفاع، یال به هم پیوسته یا گرده‌ماهی دارند یا نه؟ شهید باقری به این مساله خیلی حساس بود.»<sup>۲</sup>

شهید مهدی زین‌الدین گفته است:

«حسن باقری که دید با صحبت و از روی نقشه نمی‌تواند حق مطلب را بگیرد، لازم دید منطقه را شناسایی کند. یک

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۲-۸۹۱۰۰۶-۶۱

۲. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۵۷-۸۹۰۰۰۰-۶۱

روز به اتفاق هم به منطقه عملیات محرم رفتیم. ارتفاعات را دقیق نگاه کردیم. جاهایی سینه‌خیز تا نزدیکی دشمن رفتیم. جاهای ناجوری که حسن جداً نباید حضور پیدا می‌کرد. البته عادت داشت. این‌طور نبود که برای عملیات، بسیجی‌ها را به منطقه‌ای بفرستد که خودش قبلاً نرفته باشد.<sup>۱</sup>

روز جمعه هشتم بهمن ۱۳۶۱ فرماندهان قرارگاه‌ها و یگان‌های سپاه و ارتش، راهی تهران شدند تا در روز نهم با امام خمینی (ره) دیدار کنند. در میان شور و اشتیاق فرماندهان، حسن باقری از محسن رضایی می‌خواهد که اجازه دهد او در منطقه بماند و کارش را ادامه دهد. دلیل این درخواست را محمد باقری بیان می‌کند:

«حرف اساسی حسن این بود که برویم به امام چه بگوییم؟ امام می‌گویند سه ماه بعد از عملیات محرم چه کار کردید؟ ما هم جواب قانع‌کننده‌ای نداریم. بگوییم دنبال جا برای عملیات می‌گردیم؟ خب، این که گفتن ندارد.»<sup>۲</sup>

در واقع، شناسایی‌های ناقص و ناکافی، او را به شدت نگران کرده بود. او می‌دانست که اگر راهکارهای مطمئنی برای حمله

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۱-۶۲۰۶۲۶-۶۱

۲. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۵۷-۸۹۰۰۰۰-۶۱

به دشمن کشف نشود، رملستان‌های فکه تبدیل به قتلگاه نیروهای خودی خواهد شد.

فرماندهان راهی تهران شدند، اما حسن باقری، مجید بقایی، محمد باقری و مرتضی صفاری می‌مانند تا شناسایی‌های خود را کامل کنند. در این مقطع، حسن باقری جانشین فرمانده کل سپاه در قرارگاه خاتم‌الانبیاء (ص) است و مجید بقایی فرمانده قرارگاه کربلا. مرتضی صفاری می‌گوید:

«قرار گذاشتیم فردای آن روز به منطقه برویم و آخرین اطلاعات را کنترل کنیم. قرار شد صبح، آقای باقری از دزفول حرکت کند. من و آقای بقایی و نیروهای اطلاعاتی‌مان هم از شوش به چنانه برویم و در آن جا همدیگر را ملاقات کنیم. می‌خواستیم آخرین شناسایی‌ها در منطقه فکه را انجام دهیم.»<sup>۱</sup>

آن شب، حسن به دزفول می‌رود تا برای آخرین بار در کنار خانواده باشد. او صبح زود دزفول را به مقصد چنانه، محل قرارگاه خاتم، ترک می‌کند. در چنانه، هر هفت نفری که حسن مشخص کرده بود، آماده حرکت بودند. مجید بقایی (فرمانده قرارگاه کربلا)، محمد باقری (مسئول اطلاعات عملیات قرارگاه

۱. مرتضی صفاری، گزارش تصویری، بهار ۹۵، بانک اسناد مؤسسه شهید حسن باقری

کربلا)، مرتضی صفاری (مسئول طرح و عملیات قرارگاه کربلا)، توکل قلاوند (از مسؤولین واحد اطلاعات قرارگاه کربلا)، مجتبی مؤمنیان (مسئول طرح و عملیات قرارگاه خاتم)، تقی رضوانی (راوی مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ در قرارگاه خاتم) و رضا پالاش (مسئول اطلاعات عملیات قرارگاه نجف). دقایقی دیگر، دو خودروی جیپ، از محل قرارگاه به سمت فکه حرکت کردند. اما مقصد، محمد باقری چنین می گوید:

«ما از چنانه به سمت شیخ حاوی حرکت کردیم. بنای مان این بود که بیاییم بین شیخ حاوی و بیس یک جایی پیدا کنیم. بنشینیم شیار بین دو ارتفاع حمزین و فوقی را نگاه کنیم. ببینیم کدام ارتفاع به دیگری تسلط دارد. عکس هوایی، نقشه و هر چی داشتیم، همراه مان بردیم.»<sup>۱</sup>

مرتضی صفاری از ماجرای جالب بین راه می گوید:

«در بین راه، مجید بقایی به باقری گفت: نمی دانم چرا آیه آخر سوره فجر را نمی توانم حفظ کنم. هر چه تکرار می کنم، گیر دارد. نمی دانم گیرش چیست؟»

حسن باقری با خنده گفت: می دانی گیرش چیست؟ گیرش یک ترکش است. گیرش شهادت است. يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۵۷-۸۹۰۰۰۰-۶۱

در شأن امام حسین (ع) است. به این سادگی نیست.»<sup>۱</sup> آن‌ها به طرف راست جاده می‌پیچند و وارد یک جاده خاکی ناهموار می‌شوند. نزدیک ۵ کیلومتر ادامه می‌دهند تا به چند بلندی می‌رسند که به نظر، برای دیدبانی و شناسایی، مناسب می‌آمدند. بگذارید بقیه ماجرا را شاهدان عینی تعریف کنند:

محمد باقری:

«برای دیدگاه از بین چند تپه، یکی را انتخاب کردیم. خط دفاعی ما در آن‌جا دست ارتش بود. تپه‌ای که ما انتخاب کردیم، در واقع دیدگاه واحد خمپاره‌انداز ارتش بود. پایین تپه، دو قبضه خمپاره‌انداز ۸۱ مستقر بود. ساعت حدود ۸ صبح بود. از آن‌جا که خورشید از شرق و از پشت سر ما می‌تابید، مواضع دشمن به راحتی قابل رؤیت و از طرفی دیدن ما برای دشمن، سخت بود.

از طریق یک کانال نیمه‌خراب، رفتیم بالای تپه. آن‌جا یک سنگر بود به گودی نیم متر. هر هشت نفر داخل دیدگاه جا نمی‌شدیم. برای همین، یکی دو نفر مجبور شدند داخل کانال بنشینند. توی سنگر با قطب‌نما، زاویه نقشه را درست کردیم

۱. مرتضی صفاری، گزارش تصویری، بهار ۹۵، بانک اسناد مؤسسه شهید حسن باقری

و با زمین تطبیق دادیم و شروع کردیم به گرا گرفتن ارتفاعات فوقی. بعد روی نقشه پیاده کردیم و گفتیم این از قله فوقی. بعد رفتیم سراغ قله حمربین. این جا اختلاف مان شد که نقطه دقیق خودمان روی نقشه کجاست؟ حسن گفت این جاست. مجید گفت این جاست و من گفتم این جاست.

اختلاف مان در حدود ۱۰۰ یا ۲۰۰ متر بود. اما به هر حال روی گرا گرفتن مان تأثیر می گذاشت. حسن به من گفت: برو از این بچه‌های خمپاره ارتش بپرس که مختصات ما دقیقاً روی نقشه چند است. این‌ها خمپاره‌چی‌اند و حتماً مختصات محل خودشان را دارند.

از سنگر بیرون آمدم و به سمت پایین تپه راه افتادم. در همان اوضاع، عراقی‌ها هم شروع کردند به زدن خمپاره. نمی دانم ما را دیده بودند یا نه. خمپاره‌ها به فاصله ۶۰، ۵۰ متری اطراف مان به زمین می خورد.»<sup>۱</sup>

مرتضی صفاری:

«ناگهان یکی از خمپاره‌ها به زیر تپه‌ای که ما روی آن بودیم، اصابت کرد. شهید باقری گفت: احتمالاً دیدبان عراقی ما را دیده. باید از این جا برویم. ما هم کالک عملیات و وسایل را

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۵۷-۸۹۰۰۰۰-۶۱



جمع کردیم تا محل شناسایی را تغییر دهیم. تا آمدیم از سنگر خارج شویم، گلوله بعدی روی دیواره دیدگاه خورد. در یک آن، همه جا تیره و تار شد.<sup>۱</sup>

محمد باقری:

«هنوز شش هفت متر از سنگر دور نشده بودم که صدای سوت خمپاره را شنیدم. بلافاصله نشستم توی کانال. محل انفجار خمپاره خیلی نزدیک بود. بلند شدم و با عجله به سمت دیدگاه رفتم. هنوز وارد سنگر نشده بودم که دیدم مرتضی صفاری از سنگر بیرون آمد. یک ترکش خورده بود توی سینه‌اش و نفس‌اش تنگ شده بود. وارد دیدگاه شدم. دیدم خمپاره خورده روی لبه سنگر. توکل قلاوند، مجتبی مؤمنیان و تقی رضوانی که نزدیک انفجار بودند، در جا شهید شده بودند. رضا پالاش زنده بود، اما پایش به پوست آویزان بود. یکی از پاهای مجید بقایی هم قطع شده و بدنش تقریباً متلاشی بود. اما هنوز زنده بود. ظاهر حسن طوری نبود. دو سه تا ترکش خورده بود و لباسش پاره و خون آلود بود. او هم هنوز جان داشت.

۱. مرتضی صفاری، گزارش تصویری، بهار ۹۵، بانک اسناد مؤسسه شهید حسن باقری

به سرعت برگشتم پایین. آن جا چند سرباز بود و یک درجه‌دار. با فریاد به سربازها گفتم بیایید کمک. آن‌ها هم بلافاصله آمدند بالا. به درجه‌دار گفتم تو چیپ را روشن کن. به کمک سربازها، حسن و مجید را که نسبت به مرتضی صفار و رضا پالاش وضع وخیم‌تری داشتند، آوردیم پایین و گذاشتیم توی چیپ. من خودم نشستم پشت فرمان. به سربازها گفتم که یک آمبولانس پیدا کنید و باقی مجروحین را به بیمارستان برسانید.

وقتی حرکت کردیم، ده دقیقه بعد مجید شهید شد. اما تصور من این بود که حسن زنده می‌ماند. با این که متوجه اطرافش نبود، ولی دائم ذکر می‌گفت و تکرار می‌کرد: یا صاحب‌الزمان، یا امام حسین. رسیدیم به یک مقر تیپ که متعلق بود به بچه‌های خراسان. آن جا یک آمبولانس بود. حسن را پیاده کردیم و گذاشتیم توی آمبولانس. وقتی داشتیم او را سوار آمبولانس می‌کردیم، احساس کردم می‌خواهد کاپشنش را در بیاورد. پیش خودم گفتم خب الحمدلله حواسش بجاست. چون احساس گرما می‌کند و می‌خواهد کاپشنش را در بیاورد. در آمبولانس، یک سرنگ به دستش وصل کردند که خون به او برسانند. به راننده آمبولانس گفتم سریع برو اورژانس. خودم

هم رفتم توی مقر، به بیسیم چی گفتم به قرارگاه خبر بده که چه اتفاقی افتاده تا هلی کوپتر بفرستند به اورژانس. ساعت نه ونیم، ده صبح بود.»<sup>۱</sup>

پیکر حسن باقری با هلی کوپتر به بیمارستان شهید کلانتری اندیمشک منتقل می‌شود. در آنجا تلاش پزشکان برای احیای او نتیجه نمی‌دهد و شهادت حسن، اعلام می‌شود.

در تهران اما، فرماندهان بی‌خبر از فاجعه، مشغول گفتگو و تبادل نظر درباره آینده جنگ بودند. علی‌اکبر موسوی قویدل، از رسیدن خبر شهادت حسن باقری به تهران می‌گوید:

«آن روز سران سپاه و ارتش در تهران و در محل نیروی زمینی ارتش جلسه داشتند. ظهر، بعد از انجام فرائض دینی، رفتیم باشگاه افسران ناهار بخوریم. سالن غذاخوری باشگاه افسران، میزهای کوچکی داشت که دور هر میز چهار صندلی بود. در آنجا من میهمان دار این عزیزان بودم. من به همراه برادرمان رحیم صفوی و رشید علینور دور یک میز نشستیم. غذا هم چلوکباب کوبیده بود. هنوز دو قاشق نخورده بودیم که رییس باشگاه آمد و گفت: جناب سرهنگ! تلفن با شما کار دارد، از

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۵۷-۸۹۰۰۰۰-۶۱

منطقه است.

رفتم کنار پیشخوان و گوشی را برداشتم. یکی از بچه های سپاه پشت خط بود. گفت: جناب سرهنگ! آقا رحیم و آقا رشید دم دستت هستند؟

گفتم: اتفاقاً با هم نشستیم و غذا می خوریم. آیا ضرورت دارد که همین الان صحبت کنی یا این که بعد از ناهار هم می شود تماس گرفت؟

گفت: نه، خیلی ضروری است.

از پیشخوان تا میز ما فاصله ای نبود. از همان جا گفتم: آقا رحیم! بیا تلفن با شما کار دارد.

ایشان آمد و گوشی را گرفت. من هم منتظر ماندم تا صحبتش تمام شود که با هم برگردیم سر میز. یک دفعه دیدم اشک از چشم های آقا رحیم سرازیر شد. باور کنید انگار این مرد، توانایی نگه داشتن گوشی تلفن را نداشت. گوشی داشت از دستش رها می شد. من گوشی را گرفتم و روی پیشخوان گذاشتم. شوکه شده بودم. گفتم: آقا رحیم! چی شده؟ چه خبر شده؟

گفت: حسن شهید شد.

گفتم: کدام حسن؟

گفت: حسن باقری.<sup>۱</sup>

خبر، آن قدر تکان دهنده و غیرمنتظره بود که همه فرماندهان را در بهت فرو برد و به عزا نشاند. مهدی زین الدین از آن شنبه سیاه روایتی دارد:

«خبر، مثل کوهی روی سرمان خراب شد. همه جمع بودیم. برادر محسن، رشید، رحیم. نزدیک بود یأس و نومیدی به ما دست بدهد و مرتکب گناه کبیره شویم. منتها با یک جلسه روضه و گریه، زود نجات پیدا کردیم. ادامه جنگ زیر سؤال بود که خب حالا ما دیگر حسن نداریم. چه طوری می خواهیم این جنگ را ادامه بدهیم؟»<sup>۲</sup>

همه می دانند که غلامعلی رشید، یارِ غار حسن و نزدیک ترین شخص به او بود و ناگفته پیداست که خبر پرواز حسن، با او چه کرده است:

«شهادت حسن، روی من خیلی تأثیر عمیقی گذاشت. خیلی متأثر شدم. همان جا پناه آوردم به برادرمان حسین علایی. گفتم حسین! قرآن بخوان. نشستیم توی یک جایی، توی

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه تصویری، ۱۳۸۹

۲. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۱-۶۲۰۶۲۶-۶۱

جمع و دوست داشتم برای تسلای روحی خودم، حسین نیم ساعت، یک ساعت قرآن بخواند. می خواست کم بخواند. گفتم بیشتر بخوان.»<sup>۱</sup>

و در نهایت، چگونگی واکنش فرمانده کل سپاه به از دست دادن یک مغز متفکر و یک رفیق راه نیز به نوبه خود خواندنی است: «وقتی خبر حسن را به من دادند، اول نگفتند که حسن شهید شده، گفتند حسن زخمی شده. به محض این که گفتند حسن زخمی شده، انگار یک انفجاری توی مغز من صورت گرفت. تا چند لحظه اصلاً حالت عادی نداشتم؛ مثل یک آدمی که گنگ است. همه اش نگران بودم که نکند حسن شهید شده و این ها نمی خواهند به من بگویند. بالاخره از حرکت های بچه ها فهمیدم که حسن شهید شده. یک مرتبه احساس یک خلاء در درونم پیدا شد. یعنی احساس کردم جنگ، به یک وضع بسیار تعیین کننده ای رسیده و من یکی از بازوانم را از دست دادم. حالا چطور می خواهیم جنگ را ادامه بدهیم و این خلاء را چگونه می شود پر کرد.»<sup>۲</sup>

و قاسم سلیمانی دلیل این همه نگرانی و تشویش را بیان

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه تصویری، ۱۳۸۹

۲. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه تصویری، ۱۳۸۹

می‌کند:

«حسن واقعاً یک رهبر بود. تعبیرم این است که او بهشتی جنگ بود؛ یعنی همان نقشی که مرحوم بهشتی برای انقلاب و امام داشت، حسن باقری همان نقش را برای جنگ و جبهه داشت. قطعاً همه فرماندهان قدیمی جنگ، نظرشان این است که اگر حسن زنده می‌ماند، در وضعیت جنگ قطعاً تأثیر داشت. او پرورش دهنده همه ما بود.»<sup>۱</sup>

پیکر پاک حسن باقری، یک روز پس از شهادت، به تهران منتقل و در تاریخ یازدهم بهمن ۱۳۶۱ در قطعه ۲۴ بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

---

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، کد: ۰۸-۰۰۰۰۰۰۰۰-۶۱

## فصل پنجم

روح جستجوگر و پرتلاش حسن در بهشت زهرا آرام گرفت، اما صدافسوس که آدرس دیدگاهی که شاهد آخرین تلاش‌های او و یارانش بود، کم‌کم در هیاهوی جنگ گم شد. پس از چند سال، دیگر کسی نمی‌دانست حسن باقری، مجید بقایی، توکل قلاوند، مجتبی مؤمنیان و تقی رضوانی در کدام نقطه از فکّه



به شهادت رسیده‌اند.

۳۴ سال بعد، گروهی از علاقمندان حسن باقری زیر نظر فتح‌الله جعفری راهی فکه شدند تا شاید بتوانند موفق به کشف محل شهادت شوند. عملیات جستجو از اسفند ۱۳۹۴ آغاز شد. مهدی امیریان که مسئولیت تیم جستجو را برعهده داشت، ماجرای کشف یادمان شهید حسن باقری را این‌گونه روایت می‌کند:

«برای کشف یادمان، سفرهای متعددی به فکه داشتیم. در برخی از این سفرها سردار مرتضی صفاری و آقای رضا پالاش که هر دو از جاماندگان آن حادثه بودند، ما را همراهی می‌کردند. یکی دو نقطه را به‌عنوان محل‌های احتمالی یادمان مشخص کردیم، اما تحقیقات بیشتر و به‌خصوص راهنمایی‌های سردار محمد باقری، نشان داد که به خطا رفته‌ایم. اما پیگیری و جستجو در روزهای ابتدایی آبان ۱۳۹۵ جواب داد و ما موفق به کشف یادمان شهید حسن باقری شدیم. چند روز بعد، در نهم آبان‌ماه، این کشف، به تایید نهایی رسید و بلافاصله مراحل ساخت امکانات آن آغاز شد.»<sup>۱</sup>

۱. مؤسسه شهید باقری، بانک اطلاعات، مصاحبه حضوری، شهریور ۱۳۹۷

وقتی در جاده چنانه به فکّه، تنگه برقازِه را پشت سر می‌گذاری، بعد از ۱۸ کیلومتر، در سمت راستِ جاده، به مسیر آسفالته یادمان می‌رسی. این مسیر ۴۷۰۰ متری تو را به یادمان حسن باقری می‌رساند. در انتهای راه، تصویر دو تپه در قاب چشمانت می‌نشیند. تپه جنوبی، همان محلی است که حسن باقری و همراهانش در بهمن ۱۳۶۱ از آن به عنوان دیدگاه استفاده کردند. دیدگاهی که گرای آسمان را به میهمانانش هدیه کرد. حسن باقری هنگام شهادت، ۲۷ ساله بود و ۲۸ ماه از آن را در جبهه گذراند. او بنیان‌گذار اطلاعات عملیات، عامل اصلی ایجاد تحول انقلابی در جنگ، عامل اصلی در ارتقای سازمان رزم سپاه، عضو تأثیرگذار تیم طراحی عملیات سپاه و فرمانده مقتدر در مقاطع و محورهای حساس نبرد بود. حسن در تمام مدت، حتی برای یک لحظه احساس خستگی نکرد. هر جا که او بود، امید و روحیه هم بود و هر جا نبود هیچ تصمیمی با قاطعیت به تصویب نمی‌رسید. حسن باقری رفت و جایش تا به آخر پُر نشد. نوزادی که در زمستان ۱۳۳۴ نارس به دنیا آمده بود، در زمستان ۱۳۶۱ و در ۲۷ سالگی، با شکوفایی همه استعدادهای شگفت‌انگیزش، دنیا را ترک کرد و داستان

شورانگیز یک اراده، این گونه به پایان رفت و نه، درست تر آن است که خطاب به او بگوییم: پایان سخن، پایان من است، تو انتها نداری.<sup>۱</sup>

## منابع

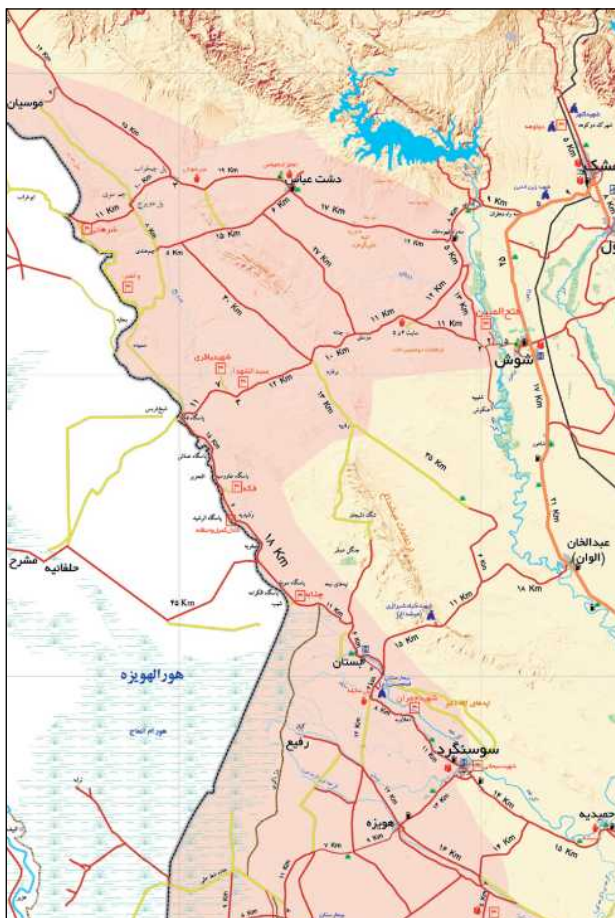
در نگارش این کتاب از منابع صوتی و تصویری مؤسسه شهید باقری استفاده شده است.

---

۱. برگرفته از شعر خط خون، اثر علی موسوی گرمارودی







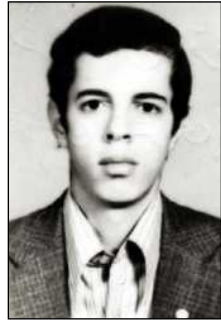
نقشه یادمان شهید باقری



محل شهادت شهید حسن باقری - منطقه عملیاتی فکه



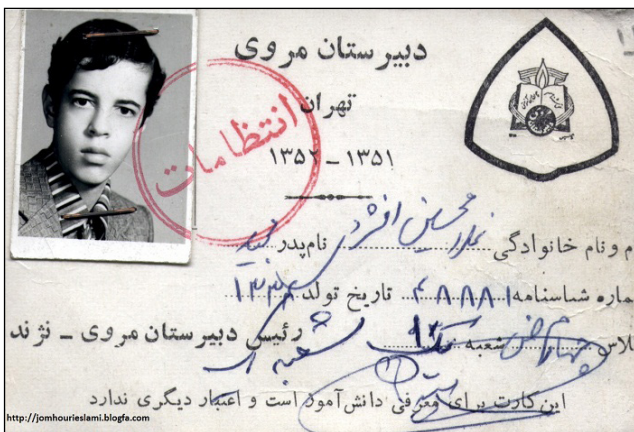
تشییع پیکر پاک شهید حسن باقری



تصاویر دوران کودکی شهید حسن باقری  
دوران دبستان - مدرسه مترجم الدوله - شهید مشهدی رحیم







تصاویر دوران جوانی شهید حسن باقری - اسفند ۱۳۵۱

اخذ مدرک دیپلم ریاضی فیزیک - سال ۱۳۵۴



کتابت پایان خدمت زیر پرچم

نبره‌های مسلح

شماره دفتر اساس ۱۰۰۳۰

شماره دفتر تفصیلی ۳۳۹۳

نام پدر مجید

سال و محل تولد ۱۳۳۴

شماره شناسنامه ۴۸۸۸۱

نام - نام خانوادگی خدای غنی

مدرک تحصیلی دیپلم ریاضی

درجه درجه

رسته رسته

کد تخصصی ۱۱۱

شماره قلم ۱۰۱۳ - ژانکیش

گروه آموزشی گریبان - بازاری

سوره مرکزی

شهرستان تهران

کد تخصصی ۱۱۱

رسته رسته

درجه درجه

مدرک تحصیلی دیپلم ریاضی

نام پدر مجید

سال و محل تولد ۱۳۳۴

شماره شناسنامه ۴۸۸۸۱

نام - نام خانوادگی خدای غنی

مدرک تحصیلی دیپلم ریاضی

درجه درجه

رسته رسته

کد تخصصی ۱۱۱

شماره قلم ۱۰۱۳ - ژانکیش

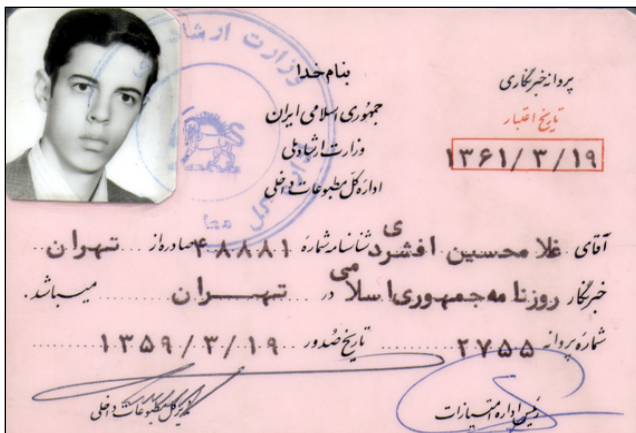
تصاویر دوران جوانی و خدمت سربازی شهید حسن باقری - اسفند ۱۳۵۶  
 دوره آموزشی پادگان جلدیان شهرستان نقده (آذربایجان غربی) و انتقال به ایلام





تصاویر حضور شهید حسن باقری در دانشگاه-اسفند ۱۳۵۸  
رتبه صد و چهار در رشته حقوق قضایی دانشگاه تهران





تصاویر خبرنگاری شهید حسن باقری - اسفند ۱۳۵۸  
 روزنامه جمهوری اسلامی





تصاویر خبرنگاری شهید حسن باقری - اسفند ۱۳۵۸  
روزنامه جمهوری اسلامی





تصویر حضور شهید حسن باقری - مسجد صدریه  
در حضور آیت الله سید محمد مهدی موسوی خلخالی



تصویر سفر شهید حسن باقری به لبنان - تیرماه ۱۳۵۹  
اعزام از روزنامه جمهوری اسلامی



عضویت شهید حسن باقری در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی - سال ۱۳۵۹



دیدار شهید حسن باقری و جمعی از فرماندهان دفاع مقدس با آیت الله بهاء الدینی



حضور در مناطق عملیاتی (شهید حسن باقری و جمعی از رزمندگان دفاع مقدس)

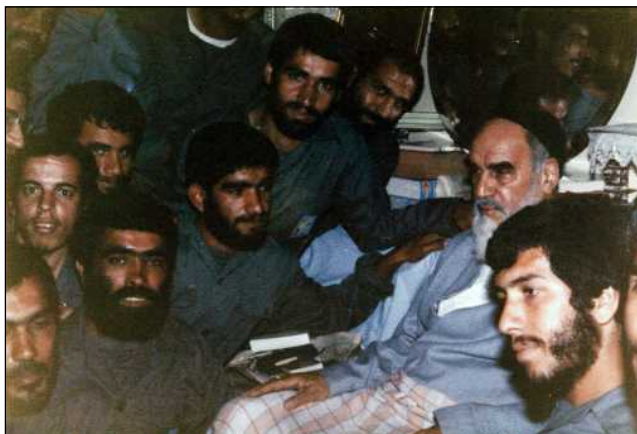






حضور در مناطق عملیاتی ( شهید حسن باقری و جمعی از رزمندگان دفاع مقدس )





دیدار شهید حسن باقری و جمعی از فرماندهان دفاع مقدس با حضرت امام خمینی (ره)



حضور در مناطق عملیاتی (شهید حسن باقری و آیت... جمعی امام جمعه آبادان)



حضور و هدایت عملیات توسط شهید حسن باقری - قرارگاه عملیاتی



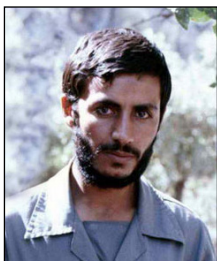
شهید حسن باقری و جمعی از فرماندهان دفاع مقدس



محسن رضایی



محمد باقری (برادر شهید حسن باقری)



شهید محمد ابراهیم همت



غلامعلی رشید



فتح... جعفری



مرتضی صفاری

شماره ۳۹۶۴ - ۵۰ - ۱۳۸۵ هـ

تاریخ ۲۶/۷/۱۳۸۶

پوست



به: قرارگاه فتح

از: قرارگاه کر بلا (طرح و برنامه عملیات)  
موضوع: ارتفاعات سمت راست میمه

به میز سید به شما اطلاع می‌نماید که مسئولیت  
ارتفاعات غرب رودخانه میمه قبل و بعد  
زمان عملیات به عهده شما باشد. لذا  
پیش بینی لازم را بعمل آورید.  
مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

ف - قرارگاه کر بلا (سپاه)

حسن باقری

۴۲-۱۳۳۶۱



بازدید زائرین کاروان های راهیان نور یادمان شهید حسن باقری - منطقه عملیاتی فکه





بازدید زائرین کاروان های راهیان نور یادمان شهید حسن باقری - منطقه عملیاتی فکه



# از مجموعه کتاب‌های قطعه‌های از آسمان

<p>۱- ارونند • ۲- آبادان • ۳- خرمشهر • ۴- شلمچه                      ۵- طلائییه • ۶- هویزه • ۷- بستان • ۸- سوسنگرد                      ۹- دهلاویه • ۱۰- شوش • ۱۱- اهواز • ۱۲- دزفول                      ۱۳- دوکوهه • ۱۴- فکه • ۱۵- دشت عباس • ۱۶- جزابه                      ۱۷- زید • ۱۸- جزیره مینو • ۱۹- ابوقریب و شرهانی                      ۲۰- جاده اهواز-خرمشهر • ۲۱- گلف (پایگاه منتظران شهادت)                      ۲۲- شرق کارون • ۲۳- دشت ذوالفقاری آبادان</p>	<p>یادمان جنوب</p>
<p>۱- دهلران • ۲- میمک • ۳- مهران • ۴- نفت شهر                      ۵- گیلانغرب • ۶- پادگان ابوذر • ۷- سرپل ذهاب                      ۸- قصر شیرین • ۹- تنگه مرصاد • ۱۰- کرمانشاه                      ۱۱- پاره • ۱۲- سومار • ۱۳- چنگوله و چیلات                      ۱۴- بازی دراز</p>	<p>یادمان‌های غرب و میانی</p>
<p>۱- سنندج • ۲- مریوان • ۳- بانه • ۴- سردشت • ۵- مهاباد                      ۶- نوسود • ۷- بوالحسن • ۸- بلفت - دویازا                      ۹- پیرانشهر • ۱۰- اشنویه</p>	<p>یادمان‌های شمالغرب</p>